

کارگر سوسیالیست

سال چهاردهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۹ تیر ۱۳۸۳

چشم اندازهای جهانی

در سال ۲۰۰۴

بخش دوم

این سند از طرف «کمیته برای بین الملل مارکسیستی» The Committee for a Marxist International برای تصویب در کنگره سراسری آن در تابستان سال ۲۰۰۴ ارائه داده شده است.

بحث تدارکاتی این سند در جلسه هیئت اجرایی این سازمان بین المللی اواخر ژانویه ۲۰۰۴ با شرکت نمایندگانی بیش از ۲۰ کشور جهان (کشورهای آمریکایی لاتین؛ اروپایی و خاور میانه)؛ صورت گرفت. هیئت نمایندگی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران نیز به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت داشت. به علت اهمیت سند؛ متن انگلیسی آن در چند بخش توسط سارا قاضی ترجمه شده و در اختیار خوانندگان سایت کارگر سوسیالیست قرار می گیرد. بقیه در صفحه ۲

سرمقاله

هیجده تیر فرا می رسد: چه باید کرد؟

هر سال در آستانه ی قیام تیرماه هفتاد و هشت، به تفصیل از سوی تفکرات سیاسی مختلف در مورد آنچه قبل و بعد از آن رخ داد تحلیل فراوان صورت می گیرد. تحلیلهایی گرچه متفاوت و گاه متضاد، اما متفق براین نکته ی مهم که تاریخ جنبش دانشجویی در این برهه از مبارزه دوتکه گشت.

صرف نظر از دوره ی پیشین، مسیر حرکت جنبش پس از انقلاب سیاه فرهنگی به دست سارقان انقلاب ۵۷ خطی است ایستا که در رکود محض با توده هایی که منفعل سیاسی اند، هماهنگی دارد. هشت سال جنگ فرصتی طلایی فراهم آورده است برای تثبیت پایه های رژیم که برای مهار طوفان انقلاب با مذاکرات پشت پرده مثلث امپریالیسم جهانی، بازار و روحانیت تندروی حوزه به سرکردگی خمینی و بازرگان به نمایندگی حزب ورشکست نهضت آزادی،..... بقیه در صفحه ۱۶

کمونیسم و «حزب کمونیست کارگری»

برخی از جوانان سوسیالیست انقلابی سؤال کرده اند که تفاوت «سوسیالیست های انقلابی» با «حزب کمونیست کارگری» در چیست؟ و چرا سوسیالیست های انقلابی به این حزب نمی پیوندند تا جبهه کمونیستی و ضد سرمایه داری میان کارگران و جوانان کمونیست تقویت گردد؟

بقیه در صفحه ۵

کارنامه اول ماه مه ی حککا ص ۸

مقصر کیست؟ ص ۱۹

ونزوئلا: فاز جدیدی در انقلاب

نقشه های تهدیدکننده جناح راست

آشوب اجتماعی و سیاسی ای که ونزوئلا را از زمان انتخاب هوگو شوز، افسر سابق ارتش و یک چپ رادیکال پوپولیست، در سال ۱۹۹۹ به ریاست جمهوری، به لرزه درآورده اخیراً وارد فاز جدید و بحرانی شده است. شوز حالا می خواهد مردم را مسلح کرده و «میلیشیای مردمی» درست کند. او همچنین برای اولین بار مستقیماً به نظام سرمایه داری حمله کرده و اعلام نمود که «انقلاب بولیواری وارد فاز جدیدی از ضدامپریالیستی اش شده است.»

بقیه در صفحه ۱۱

چشم اندازهای جهانی

از صفحه ۱

اقداماتی برای حمایت از صنایع آمریکا در مقابل رقبای خارجی، بخصوص چین است، زیرا در سال ۲۰۰۲، چین سورپلاسی برابر ۱۰۳ بیلیون دلار داشت و معاملاتش عمدتاً با آمریکا بود. این سورپلاس برابر است با نصف کل کسر بودجه آمریکا و این امر در رابطه بین آمریکا و چین تنش ایجاد کرده است. البته این تنها چین نیست که به قیمت موقعیت آمریکا، اقتصادشان رشد کرده است. تایوان، کره جنوبی و سایر کشورهای آسیایی نیز توانسته اند اقتصاد خود را گسترش دهند، عمدتاً به شکرانه پایین آوردن ارزش پول خود.

۳۰- در طول سه سال گذشته، ۳ میلیون بیکار به بیکاران آمریکا اضافه شدند. اینها کسانی بودند که در کارخانجات صنعتی کار میکردند به عبارت دیگر، یعنی در آن رشته شغلی از هر شش نفر یک نفر کار خود را از دست داد. کاهش ارزش دلار میتواند راهی برای افزایش قدرت رقابت آمریکا در بازار صادرات باشد. به عبارت دیگر، راهی است برای صادرات بیکاری به ژاپن و اروپا. اما باعث وارد آوردن فشار بیشتر بر اروپا شده و این به نوبه خود سبب افزایش تنش بین اروپا و آمریکا خواهد گشت. وقتی دلار ضعیف تر شود، قطعاً به صادرات آمریکا کمک خواهد کرد، ولی به قیمت صدمه زدن به اقتصاد اروپا، چین و ژاپن. همچنین باعث افزایش تنش اجتماعی شده و ابعاد مبارزه طبقاتی را در این کشورها بالا میبرد. اما بورژوازی آمریکا با این موضوع با بی تفاوتی برخورد میکند، در حالیکه خود با سروصدای هرچه بیشتر در پی اقداماتی بر علیه چین و سایر رقبای در بازار جهان میباشد. این نشاندهنده عمق بحران اقتصادی در مقیاس جهانی است.

۳۱- اقتصاد چین با سرعت در حال رشد بوده است؛ بسیار سریع تر از بقیه کشورهای جهان و تبدیل به عظمتی شده است و در آینده بی شک نقش کلیدی را در تاریخ جهان خواهد داشت. در چارچوب اقتصاد جهانی، چین موقعیتی را دارا است که زمانی غرب فکر میکرد که روسیه دارد. علیرغم تمام اتهامات، چین با صادراتش به آمریکا و سایر کشورهای جهان سود فراوانی برده و حقیقت این است که در مقام مقایسه، واردات چین بیش از صادرات آن رشد کرده است. -۴٪ در سال واردات، در برابر ۳۰٪ صادرات. ولی این، جذابیتهای برای آمریکایی که کسر بودجه در معاملات خود با چین پیدا کرده، ندارد. حقیقت این است که کسر بودجه دو طرفه آمریکا با چین در حال حاضر بیش از کسر بودجه آن با ژاپن است. پول چین، ین، از سال ۱۹۹۴ تا کنون با

۲۷- بورژوازی آمریکایی توانسته سر خود را بالای آب نگهدارد، چون دارای موقعیت خاص، عضلات اقتصاد و مالی هنگفت است. اما از دید یک بورژوازی ارتدوکس، بورژوازی آمریکا غیر مسنولانه عمل کرده است. به منظور اجتناب از یک افت، یک سلسله تضادهای تازه و بی تعادلی ایجاد نموده است که فرجام آن میتواند نابودی کل نظام تجاری ای باشد که بعد از جنگ جهانی دوم با زحمت بسیار ساخته شد. این امر، ریسک های بیکرانی را در برابر نظام سرمایه داری جهانی قرار میدهد. اما آن گروه نافذی که در واشنگتن نشسته، به این جنبه اهمیتی نمیدهد. آنان کوتاه بینان تشنه پول هستند و فقط منافع آمریکا برایشان مطرح است. شعار آنان این است: «هر چه برای آمریکا خوب باشد، برای بقیه جهان هم خوب است». متأسفانه این شعار همیشه صدق نمیکند.

۲۸- نهایتاً اینکه بحران جهانی نظام سرمایه داری ناشی از ایجاد تولید افزونه است که به شکل خارج از ظرفیت بروز میکند. بدهی ها و کمبود بودجه، بحران اقتصادی را بدتر میکند، ولی آنها عمال بحران نیستند، بلکه معلول یک مسئله زیربنایی میباشد. برای از بین بردن کمبود بودجه فعلی، آمریکا میباید کمتر وارد کرده و به صادرات خود بیافزاید. ولی در شرایط کنونی این کار بلافاصله آمریکا را در تضاد با بقیه جهان قرار میدهد. برای حفظ بهبود اوضاع اقتصادی در آمریکا تنها یک راه وجود دارد و آن یافتن بازار جدید برای کالاهایش است و این کار تنها با گذاشتن مشکل بر دوش بازار آسیا و اروپا میسر میباشد. اگر قرار باشد که افزایش تقاضا در بازار آمریکا فقط سبب افزایش میزان واردات از سایر کشورهای جهان به آن کشور شود، آنوقت از موضع بورژوازی آمریکایی این، به ضرر آمریکا خواهد بود.

۲۹- ترمیم ناشی از رشد تقاضا در بازار مصرف به معنی داشتن یک اقتصاد سالم نیست. علیرغم نرخ رشد در سه ماهه سوم سال ۲۰۰۳، اقتصاد بیمارگونه آمریکا را در بالا رفتن میزان بیکاری میتوان یافت. میزان بیکاری در آمریکا اکنون به ۶/۴٪ رسیده که در طول نه سال گذشته، بالاترین رقم بشمار میاید. این امر باعث رشد جبهه حامی گرا و شلوغی شده است که خواهان

نگهداشته است. این، برای کارخانه داران اروپایی، چینی و ژاپنی بسیار مطلوب است، ولی به ضرر رقبای آمریکایی آنان تمام میشود. صنایع آمریکا در حال تعطیل شدن است که به نوبه خود باعث از دست دادن شغل برای کارگران آمریکا میگردد. علاوه بر این، کسر بودجه آمریکا در ابعاد خطرناکی در حال افزایش است. اگر به همین نسبت ادامه پیدا کند، پیش بینی میشود که در پایان سال ۲۰۰۴ به ۸۰۰ میلیارد دلار یا ۷٪ رشد ناخالص ملی آن کشور برسد. چنین وضعیتی غیرقابل تحمل خواهد بود و بهره این مبلغ، قسمت بسیار بزرگی از ثروت آمریکا را تحلیل خواهد برد. در عمل اما، شرایط به آنجا نخواهد رسید و خیلی پیش از آن، «دستان نامرئی» بازار دخالت کرده و با بالا پایین کردن ارزش دلار اصلاحی در این وضع ایجاد خواهد کرد. در این صورت است که ضربه مهلکی به پیکر اقتصاد جهانی وارد خواهد گشت.

۳۶- کسر بودجه آمریکا در این مقطع، بالاترین رقم در تاریخ این کشور میباشد. در گذشته آمریکا بزرگترین کشوری بود که پشتوانه مالی به دیگران میداد و حالا تبدیل به بزرگترین بدهکار در جهان شده است. حتی در اواخر قرن نوزدهم، بعد از جنگ داخلی آمریکا، کسر بودجه آن کشور کمتر از ۳٪ رشد ناخالص ملی اش بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰، بعد از چند دهه که رشد ناخالص ملی آن کشور همیشه سورپلاس داشت، آمریکا صاحب سهام خالصی از اموال خارجی شد که برابر ۱۰٪ رشد ناخالص ملی ارزش داشت. ولی در دهه ۱۹۸۰ کسر بودجه دانم، آن کشور را تبدیل به یک بدهکار کرد. از آن زمان به بعد، این کسر بودجه عمیق تر و عمیق تر شده است.

۳۷- این وضع فقط با سرازیر شدن سرمایه های عظیم خارجی به درون کشور قابل ابقا است. اما باد آورده را باد میبرد. بخصوص وقتی سرمایه گذاران متوجه شوند که بنا را بر چه پایه سستی نهاده اند. در دوران ریاست جمهوری ریگان کسر بودجه به ۳/۴٪ رشد ناخالص ملی آن کشور رسید و اکنون به ۵٪ رسیده است. اگر به این نحو ادامه پیدا کند، بهره این بدهی توان ثروت آن کشور را خواهد مکید. ولی همان طور که قبلاً توضیح دادیم، این چنین نخواهد شد، زیرا کشورهای دیگر با به جریان انداختن دلارهای خود، سبب کاهش عمیق ارزش ارز آمریکا خواهند شد.

۳۸- صندوق بین المللی پول، از دستکاری کشورها در ارزها تحت عنوان «امتیاز غیرعادلانه در رقابت» جلوگیری میکند، ولی بدیش در این است که در جنگ های تجاری هم از همین روش

نسبت ۱ دلار به ۸/۳ ین، به دلار میخکوب شده است. در اصل چین برای این موضوع مورد تشویق قرار گرفت. اما حالا گفته میشود که در ابتدا ین میبایستی ۵۶٪ بیش از این ارزش میداشت و چین متهم به ریختن کالای ارزان در بازار آمریکا شده است.

۳۲- بیجینگ دارد در برابر فشار آمریکا برای تعدیل در ارزش ین، مقاومت میکند، زیرا از تأثیر اجتماعی و سیاسی بیکاری ناشی از آن بشدت میهراسد. این سبب گذاشتن کمپین هیستریک (روانی) بر علیه چین شده است. لذا چنانچه کالاهای چینی «آشوب در بازار» بوجود آورد، صحبت از گذاشتن مالیات بر آنها میرود. این هم از تعهد آمریکا در دفاع از بازار آزاد!

۳۳- اقتصادهای کشورهای آسیا به بازار آمریکا وابسته است. صادرات ۶۴٪ رشد ناخالص ملی آن کشورها را تشکیل میدهد و این در برابر ۵۵٪ دهه ۱۹۹۰ است. سرمایه داران تایوان، کره جنوبی و چین در پی خرید دلار هستند تا از سقوط ارزش آن بیش از این جلوگیری کرده و بدین ترتیب صادرات خود را به قیمت ضرر آمریکا، شکوفا سازند. آنها حتی مجبورند قیمت کالاهای صادراتی خود را بطور ساختگی پایین بیاورند تا در بازار صادرات مقام اول را داشته باشند. اما این باعث ایجاد تضادهای شدید در منافع سرمایه داران آمریکا شده که میخواهند میزان واردات آن کشور را پایین آورده و سهم خود را در تجارت جهانی بالا برند. این نه تنها سبب افزایش شدید تنش در روابط آمریکا با اروپا شده، بلکه تیرگی روابط بین آمریکا با آسیا را هم به شدت وخیم کرده است.

۳۴- مسئله مرکزی این است که حالا تمام جهان وابسته است به اقتصاد یک کشور - آمریکا. در گذشته وضع این گونه نبود. کشورهایی که اقتصاد قوی داشتند، مثل ژاپن و آلمان غربی، حکم موتور محرک را برای اقتصاد جهان بازی میکردند و در کنار آمریکا قرار داشتند و اگر زمانی آمریکا دچار مشکلی میشد، آنها فشار را تحمل میکردند. اما این دیگر امکان ندارد. ژاپن یک دهه است که در رکود اقتصادی فرو رفته و نشانی هم از ترمیمش نیست. وضع اقتصادی آلمان هم با ۴/۴ میلیون بیکار (حدود ۱۰٪)، وضع بهتری نیست. تنها رشد در بازار مصرف آمریکا است که برای بقیه جهان بازار صادرات بوجود آورده است.

۳۵- این مسئله یک مشکل اساسی را برجسته میسازد. در حال حاضر، واردات آمریکا ۵۰٪ بیشتر از صادرات آن است. آمریکا با وارد کردن کالاهای سایر کشورها، آن کشورها را زنده

میتواند باعث افت بازار شده و اقتصاد جهان را به رکود بکشد.» (اکنونمیست، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳).

۴۲- اکنونمیست سپس این طور ادامه میدهد:

۴۳- «علاوه بر این، بعید است که کاهش ارزش دلار در برابر همه ارزهای دیگر یک اندازه باشد. تصمیم بانک های مرکزی آسیایی در جلوگیری از افت ارزش ارزهایشان، تا کنون باعث پایین آمدن ارزش دلار در برابر اورو و کاهش ۲۰٪ در برابر ارزهای اروپایی از سال ۲۰۰۲ تا کنون شده است و این در مقایسه با ۸٪ افتی که در کل پیش آمده بود. یک کاهش دیگر در ارزش دلار است و تأثیر آن بر اورو، احتمالاً باعث سقوط اقتصاد اروپا خواهد شد.» (همان جا)

۴۴- نتیجه اینکه «ریسک سقوط دلار و در پی آن صدمه اقتصادی، ریسکی نیست که بشود گرفت.» به قول «کن روگالف» از دانشگاه هاروارد، کسی که اقتصاددان اعظم صندوق بین المللی پول میباشد: «جهان در حال پریدن از بالای آبشار است، بدون اینکه بداند، عمق آب زیرش چقدر است.» (همان جا)

۴۵- علیرغم تمام این اخطارها، احتمال افت های بعدی دلار میرود که نشانه موقعیت ناسالم اقتصاد و اوضاع مالی آمریکا است. این بدان معنی است که اقتصاد جهان در آینده نزدیک، دیگر نمیتواند متکی بر ایالات متحده آمریکا باشد. این روند دارد به آخر راهش میرسد. بورژوازی آمریکا زیاد به این مسئله اهمیت نمیدهد و اجازه خواهد داد تا دلار سقوط کند، تا بتواند برتری خود را بر رقبای خود حفظ کند. بورژوازی آمریکا مشکلات خود را به قیمت ضربه زدن به چین، اروپا و ژاپن حل خواهد کرد؛ حتی اگر این کار باعث آشوب در مقیاس جهانی گردد.

۴۶- چند سالی است که بورژوازی بطور مدام این نظریه را پخش کرده است که ظهور گلوبالیزاسیون تمام تضادهای قدیم بین ملت ها را از بین برده و پایه آینده ای با صلح و وفور نعمت بنا گذاشته است. احمق هایی مانند پروفیسور هوپسبام هم سعی کرده اند این گونه بحث ها را درسته قورت دهند. آنها میکوشند تا حرکت به طرف تجارت آزاد و گلوبالیزاسیون را روندی طبیعی و غیرقابل انکار جلوه دهند و با این کار، تمام تضادها و تأثیرهای منفی آن را نادیده میگیرند. حقیقت این است که حتی سطحی ترین آزمایش تاریخ نشان میدهد که تمام دوره های تجارت آزاد (مثل قبل از جنگ جهانی اول) بطور متناوب همراه با جنگ های خونین بین تجار و حامی گرایسی (مثل دهه ۱۹۳۰) بوده است و بورژوازی هر وقت که منافعی به خطر بیافتد، بلافاصله به حامی

استفاده میشود. متأسفانه برای اروپاییان و سرمایه داران آسیایی، اگر به مرحله مبارزه برای بازار جهانی برسد، آمریکا از همه قوی تر است. جورج بوش آشکارا نشان داده است که وقتی به مسائل حیاتی برسد، قوانین و مقررات اهمیتی ندارد. مثل زیر پا گذاشتن قرارداد «کیوتو» که همزمان با ورودش به کاخ سفید اتفاق افتاد. سپس شروع به بی توجهی یا رد سایر قراردادهای بین المللی در زمینه خلع سلاح، تجارت و کلیه مواردی که به نفعش نبود (یا بهتر بگوییم به نفع شرکت های بزرگ آمریکایی نبود)، کرد.

۳۹- کل وضعیت ناسالم است و نمیتواند ادامه یابد. دلار آمریکا نقداً تحت فشار قرار دارد و تحت ۱۸ ماه گذشته بطور دائم افت کرده و در مقابل «اورو» قرار گرفته است. ولی این نیز نمیتواند ادامه پیدا کند. از سال ۲۰۰۲ که دلار بالاترین ارزش خود را داشت تا کنون، دانماً سقوط کرده و در حال حاضر ۸٪ ارزش خود را در برابر پول رقبای تجاری آمریکا از دست داده است، ولی این کافی نیست. دلار باید ۴۰٪ یا بیشتر افت کند، تا واقعاً بر روی کسر بودجه فعلی آمریکا تأثیر بگذارد. آمریکاییان امیدوارند که با «اصلاحات» کنترل شده بتوانند به این هدف برسند. اما نظرات در مورد میزان این کاهش بین ۱۵٪ تا ۵۰٪ در نوسان است. کاهش ارزش دلار به میزان ۵۰٪، اورو را به بالای ۲ دلار و ین را به ارزش ۶۰ سنت تا یک دلار میرساند. کنترل چنین کاهش عظیمی بسیار مشکل است.

۴۰- اگر مردم شروع به ریختن مقدار بزرگی دلار به داخل بازار پول جهان بکنند، وضعیت میتواند به مرحله هراس و نگرانی تمام عیار برسد. وضعیت خطرناکی در پیش است، بخصوص وقتی یک عامل منفی بر روی سایر عوامل تأثیر میگذارد و تمام اقتصاد جهان را به زیر میکشد. کاهش در بازار تقاضا باعث پایین آمدن قیمت ها و افت در سود میگردد و آن به نوبه خود باعث کاهش در سرمایه گذاری، بسته شدن کارخانجات و افزایش بیکاری میگردد. همه اینها بر روی بازار مصرف تأثیر گذاشته و آن را پایین میاورد و الی آخر. آنچه که در آسیای جنوب شرقی اتفاق افتاد، میتواند با عواقب بسیار مخرب تری برای دلار آمریکا پیش آید و در نتیجه آن اقتصاد جهانی را به قهقرا کشد. اکنونمیست در این باره میگوید:

۴۱- «طرزی که این کاهش دارد پیش میرود، ریسک بسیار بزرگی است. هر چه ارزش یک ارز پایین آید، خطر افت سریع و بیش از حد آن بالاتر میرود. کاهش بسیار زیاد و ناگهانی دلار

کمونیسم و «حزب کمونیست کارگری»

بقیه از صفحه ۱

این سؤال بسیار به جایی است. برای توضیح این جدایی سیاسی و تشکیلاتی باید به مفهوم اساسی از مارکسیسم بازگشت. لنین زمانی گفت که: «مارکسیسم قدرت مند ست؛ زیرا واقعیت دارد». به سخن دیگر واقعیت اینست که حل ریشه ای ناهنجاری ها؛ بحران ها، نابسامانی در جامعه سرمایه داری تنها توسط مارکسیسم قابل بررسی و حل است. مارکسیسم به مثابه سلاح نظری و تئوریک طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان؛ به توضیح جامعه سرمایه داری پرداخته و راه حل واقعی را برای میلیون ها تن از زحمتکشان سراسر جهان ارائه می دهد.

در محور این واقعیت مسئله قدرت دولتی نهفته است. مارکسیسم بر این اعتقاد استوار است که تا زمانی که طبقه کارگر به کسب قدرت سیاسی نایل نیاید؛ مسایل و انحرافات جامعه بورژوازی کماکان، همانند پیش، ادامه خواهد یافت. «اصلاحات» یا «رفرم» تنها پاسخ های موقتی و تزئینی برای حل مشکلات جامعه است؛ و نه راه حل اساسی. کسب قدرت دولتی هم می باید توسط پرولتاریا و نهادهای متشکل و دمکراتیک آن، شوراهای کارگری، صورت پذیرد و نه احزاب خود-ساخته «کمونیستی» و یا شخصیت های «معروف» سیاسی و یا چهره های رادیو تلویزیونی و اینترنتی! از اینرو در محور مارکسیسم انقلابی مسئله کسب قدرت سیاسی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا؛ نهفته است. گرایش ها و احزاب با هر پسوندی (کمونیست، کارگری؛ انقلابی و غیره) که این اساس بنیادین مارکسیسم را از برنامه و تبلیغات خود حذف کرده و عملاً آن را رها کرده، در صف جبهه مارکسیسم انقلابی و در نتیجه در جبهه طبقه کارگر قرار نمی گیرند. گرایش هایی که این نظریات بنیادین را به عنوان نظریات «کهن» معرفی می کنند؛ گرچه امروز در جبهه «اپوزیسیون چپ» قرار گرفته؛ اما در نهایت با سرمایه داری همسویی کرده و به طبقه کارگر پشت خواهند کرد.

«حزب کمونیست کارگری» همانند بسیاری از گرایش های ظاهراً «کمونیست»ی و در واقع مماشات جو؛ اساس انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت توسط کارگران و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را از برنامه و اهداف خود حذف کرده است. این حزب همانند بسیاری از احزاب «خرد بورژوا» (در کردار) و «رادیکال» (در

گرایی پناه میبرد. این نکته همان قدر که در زمان مارکس و لنین صدق میکرد، اکنون هم صادق است.

۴۷- علیرغم یک دهه یا بیشتر از ظهور گلوبالیزاسیون، هیچ یک از تضادهای سابق رفع نگشته است. برعکس، هزار برابر شده و در ابعادی گسترش یافته که قبلاً سابقه نداشته است. تضادها در جلو چشمان ما اتفاق میافتد و مدام و با سرعتی باورنکردنی از یک کشور به کشور دیگر و از یک قاره به قاره ای دیگر بسط مییابد. مسئله ملی، برعکس تصور پروفیسور هوبسبام و دیگرانی مثل او که فکر میکردند با آمدن گلوبالیزاسیون به کل از بین میروند، نه تنها باقی است که حالا در همه جا خصلتی مسموم کننده یافته است. یک جنگ زمینه بروز جنگی دیگر میگردد و عاقبت نشانگر وضع اقتصادی جهان است که به وسیله «اقتصاد بازار آزاد» به زنجیر کشیده شده و در حال خفه شدن است. این عهد نظام سرمایه داری «با دندان و چنگال قرمز» است.

۴۸- این خصومت های زیربنایی، توضیح واقعی برای تغییر نقش آمریکا در جهان و ایجاد امپریالیزمی خشن تر و مداخله گتر از پیش است. برای سرمایه دارهای تمام کشورهای دیگر این ضرورت به شدت ایجاد شده است که بازار، مواد خام و میدان نفوذ سایر کشورها را قبضه کنند. در وضعیت کنونی، آنها حتی بر سر کوچکترین بازار موجود با هم میجنگند - مانند سگ ها بر سر یک استخوان. در چنین جوی، فکر اینکه فوروم بین المللی بی طرف میتواند اختلافات بین امپریالیست ها را حل کند، همان اندازه بی معنی است که فکر واداشت یک گرگ آدمخوار به خوردن علف. این در مورد سازمان ملل متحد همان قدر صدق میکند که در باره سازمان تجارت جهانی که اکنون آینده اش نامعلوم است، صادق است.

ادامه دارد

از سایت جوان سوسیالیست دیدن کنید

<http://www.javaan.net>

طبقاتی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر باید باشد. سوسیالیست های انقلابی همواره در کنار کارگران قرار گرفته و با توضیح صبورانه واقعیت ها و بدون جار و جنجال و تحمیل خود و شخصیت های و «لیدر» های قلابی کارگری؛ به تبلیغ آموزش های مارکسیستی و ضد سرمایه داری و تقویت رهبری خود کارگران مبادرت می کنند. حتی اگر کارگران امروز آماده نبوده و یا دچار اشتباه و لغزش سیاسی گردند. هدف اساسی مارکسیزم انقلابی پیشبرد مسایل طبقاتی همراه با سایر مطالبات محوری انتقالی، صنفی و دمکراتیک است. نقش کمونیست ها تنها افشا و اعمال فشار بر دولت سرمایه داری نیست؛ که تدارک برای سرنگونی قهرآمیز کل دولت سرمایه داری توسط نیروی پر قدرت کارگران و زحمتکشان است.

از اینرو پیوستن به و تقویت «حزب کمونیست کارگری» اشتباه محض است. جوانان سوسیالیست انقلابی نباید فریب ظاهر چنین احزاب خرده بورژوازی را بخورند. اختناق چند دهه در ایران افراد، تجارب و آثار مارکسیستی و انقلابی را محو و نابود کرده است. امروز مجدداً وضعیت برای احیاء مارکسیزم انقلابی فراهم آمده؛ و در چنین وضعیتی نباید اجازه داد که گرایش های انحرافی زیر لوای «کمونیسم» و «کارگری» از آب گل آلود ماهی بگیرند. جوانان سوسیالیست انقلابی بایستی متکی بر نیروی خود و در اتحاد با کارگران پیشرو بنیاد حزب پیشتاز انقلابی را بریزند و به عوامفریبی های «حزب کمونیست کارگری» اعتماد نکنند.

آغاز مبارزه نظری سوسیالیست انقلابی با «حزب کمونیست کارگری» به دو دهه پیش بر می گردد. در این جزوه مقالات اصلی سوسیالیست های انقلابی در نقد نظریات انحرافی این حزب در اختیار جوانان سوسیالیست انقلابی قرار می گیرد تا با مطالعه آن حد اقل با انحرافات این گرایش انحرافی و ضد مارکسیستی آشنا گشته و نقد نظری با آن را ادامه دهند.

م. رازی

Razi@kargar.org

۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۳

کتاب کمونیسم و «حزب کمونیست کارگری» (منتخب مقالات م. رازی):

http://www.javaan.net/kargari_nashr/M_Razi/hkk/hkk.htm

گفتار) اساس فعالیت خود را بر محور فعالیت های دمکراتیک و ضد استبدادی سازمان داده و حزب خود را جایگزین طبقه کارگر کرده و به جای کارگران و به مثابه قیم شان؛ خواهان تسخیر قدرت سیاسی شده است! حرکت ها پر جنجال و خالی از محتوای این حزب با در دست داشتن امکانات مالی سرشار و استفاده از رادیو و تلویزیون ها؛ چنین اهدافی را دنبال می کند. این حزب نقش محوری کارگران پیشرو را نادیده می گیرد و از آنها به عنوان «کارگران از رفق افتاده» که نیاز به ناجی دارند؛ نام می برد. در اینجا صرفاً به دو نمونه اخیر از شیوه «دخالگری» این حزب در تجمعات کارگری اول ماه مه ۱۳۸۳ اشاره می شود.

در مراسم گلگشت به مناسبت برگزاری اول ماه مه که بیش از ۱۲۰۰ کارگر و خانواده هایشان در حال برگزاری مراسم بودند گزارش شده که: «.....در حالی که در ساعت ۱۴/۴۵ دقیقه در حالی که مراسم در حال برگزاری بود دو تن از افراد گروه فشار موسوم به حزب کمونیست کارگری با در دست داشتن یک نایلون سبز رنگ وارد جمعیت شده و کاغذی را که ظاهراً قطعنامه ای بدون امضا بود، بدون هماهنگی با مسئولین برگزاری مراسم و بدون آنکه از قبل در جمع حضور داشته و یا کوچکترین نقش و ارتباطی با برگزار کنندگان مراسم داشته باشند، در بین جمعیت حرکت کرده و آن را در جیب افراد قرار دادند، پس از پنج دقیقه با یک دستگاه پیکان محل را ترک نمودند. این عمل آنان مورد اعتراض جمعی از شرکت کنندگان و مسئولین مراسم واقع گردید. " (جمعی از کارگران شرکت کننده در مراسم خور جا ده چالوس ۸۳/۲/۱۵).

در مراسم اول ماه مه در تهران، جاده مخصوص کرج که بیش از ۳۰۰ نفر کارگر شرکت داشتند؛ گزارش داده شد که: ".....لازم به یادآوری است که در پایان مراسم عده ای فرصت طلب از حزب کمونیست کارگری با به آشوب کشیدن سالن قصد برهم زدن مراسم را داشتند که با اعتراض برگزارکنندگان و حضار روبرو شدند. (گزارش اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ۱۲- اردیبهشت ۱۳۸۳). این سناریوهای است که بارها در تجمعات خارج از کشور نیز از سوی این حزب تکرار شده است. (مشت نمونه خروار است).

این حزب واقعیات مبارزات طبقاتی را منعکس نکرده و از اینرو با مارکسیزم پیگانه است و نفوذی در میان کارگران پیشرو کمونیست ندارد. فعالیت اصلی این حزب علیه «مذهب» و «سکس آزاد» در خدمت جلب گرایش های خرده بورژوا و مستأصل جامعه است. در صورتی که نقش اصلی یک نیروی مارکسیستی مبارزه

ارعابگری «حزب کمونیست کارگری»

اطلاعیه اراعابگریانه و پر از اهانت؛ توهین و اتهام زنی با امضاء «حزب کمونیست کارگری» (از این پس حزب)، علیه اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (از این پس اتحادیه)؛ در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ انتشار یافت. از لحن توهین آمیز و اهانت آمیز این اطلاعیه «رسمی» که شایسته یک گروه کمونیستی نیست و صرفاً تعلق به گرایش های خرده بورژوازی مستأصل دارد می گذریم؛ و تنها می پردازیم به یکی از اتهامات اصلی و یک نکته حائز اهمیت:

اتهام زده شده است که اتحادیه «طی دو اطلاعیه پی در پی با امضاهای متفاوت» گزارشاتی در مورد دو مراسم اول ماه مه انتشار داده است.

اول؛ لازم به ذکر است که چنین گفتاری مطلقاً صحت ندارد. اتحادیه هیچ گزارشی از مراسم اول ماه مه انتشار نداده است. اطلاعیه نخست توسط «جمعی از کارگران شرکت کننده در مراسم خور جا ده چالوس» (از مراسم ۱۱ اردیبهشت) به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳ انتشار یافته بود. اطلاعیه دوم توسط «اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی» از برگزاری مراسم اول ماه مه (۱۲ اردیبهشت) در تهران، جاده مخصوص کرج به تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۳ بوده است.

اتحادیه گرچه ارتباط نزدیک با جوانان سوسیالیست انقلابی دارد؛ اما جوانان سوسیالیست؛ برخلاف سازمان «جوانان کمونیست» که زانده حزب بوده و رهبران کهن سال حزب به رأس منتصب شده اند؛ به شکل کاملاً مستقل از اتحادیه خود را در میان جوانان سوسیالیست ایران سازماندهی داده و مسئولان جوان امور آن را در دست دارند. و اطلاعیه مذکور را خود بنا بر مشاهدات عینی خود نگاشته اند.

همچنین اتحادیه هیچگونه ارتباط سیاسی یا تشکیلاتی با «جمعی از کارگران شرکت کننده در مراسم خور جا ده چالوس» ندارد. امیدواریم که این دو جمع پاسخ خود به اتهام زنی حزب را جداگانه بدهند، تا بی اساسی نظرات حزب روشن گردد. و چنانچه حزب با محتوای گزارشات مشکلی دارد بهتر است مستقیماً سؤالات خود را با این دو جمع طرح کند.

اما اتحادیه با روش های غیر اصولی حزب در تجمعات کارگری و همچنین بر هم زدن جلسات مخالفان سیاسی سخت مخالف است. این روش از فعالیت سیاسی تنها نشاندهنده قییم مآبی و غیر کمونیستی

یک جریان است. کمونیست ها بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوا نیازی به قلدرمنشی و تحمیل خود از طریق برهم زدن تجمعات مخالفان خود ندارند. در ضمن انتقاد به این گونه روش های غیر اصولی اتحادیه را «دوم خردادی» نمی کند!

سؤالی که «لیدر» های حزب باید پاسخ دهند این است که صرفنظر از صحت و سقم این دو گزارش؛ آیا با شیوه های ذکر شده در گزارشات توسط هر جریانی موافق اند یا مخالف؟ اگر مخالف هستند چنانچه اثبات شود که چنین حرکت های قلدرمنشانه در این دو تجمع توسط عده ای صورت پذیرفت حاضر به محکومیت آنان هستند یا خیر؟ اگر این ورش ها صحیح نیستند چرا در خارج کشور در گذشته عیناً همان روش های علیه مخالفان سیاسی را اعمال کرده اند؟

دوم؛ اطلاعیه حزب درست یک روز پس از انتشار کتابی تحت عنوان کمونیسم و «حزب کمونیست کارگری»، نشر کارگری سوسیالیستی؛ انتشار یافت. این کتاب ۱۳۷ صفحه ای، منتخب مقالات رفیق م. رازی است که طی دو دهه گذشته علیه نظریات انحرافی حزب نگاشته است. بدیهی است که چنین اتهام زنی بی اساسی که کوچکترین اثباتی برای آن ارائه داده نشده است؛ شانه خالی کردن از پاسخ به نقد نظریات انحرافی آنها؛ توسط «لیدر» های حزب است. در وضعیتی که سوسیالیسم انقلابی (کمونیسم) در حال رشد و نمو در میان جوانان است؛ گرایش های انحرافی که تا کنون با تکیه با امکانات مالی سرشار و ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی به فریب جوانان و توهم سازی در مورد کمونیسم دست زده اند؛ اکنون برای خنثی سازی انتقادات سیاسی نظریات انحرافی خود ناچار می شوند که به تنها راهی که می شناسند یعنی اتهام زنی و اراعاب متوسل شوند.

اگر چنین نیست؛ این «لیدر» های خود- ساخته باید پاسخ دهند که چه باکی از دو گزارشات یک «اتحادیه چند نفره» (حتی اگر واقعیت داشته باشد) باید به دل راه دهند؟

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۳

شبکه همبستگی کارگری

<http://iwsn.topcities.com/farsi.htm>

کارنامه اول ماه مه ی حزب

کمونیست کارگری

تنها چند روز پس از سپری شدن اول ماه مه در ایران، گزارش های رسیده توسط کارگران درگیر اول ماه مه؛ حکایت از نقش مخرب و ماهیت قیم مآبانه حزب کمونیست کارگری (حککا) در درون تجمعات مستقل کارگری، داشت.

نخستین گزارش؛ توسط «اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی» در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۳ از مراسم اول ماه مه در تهران، جاده مخصوص کرج؛ رسید که در آن ذکر شد:

"...در پایان مراسم عده ای فرصت طلب از حزب کمونیست کارگری با به آشوب کشیدن سالن قصد برهم زدن مراسم را داشتند که با اعتراض برگزارکنندگان و حضار روبرو شدند."

گزارش دوم؛ توسط «جمعی از کارگران شرکت کننده در مراسم خور جاده چالوس» در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳ از مراسم گلگشت به مناسبت برگزاری اول ماه مه که بیش از ۱۲۰۰ کارگر و خانواده هایشان در آن مراسم شرکت داشتند، رسید که در آن ذکر شد:

"....در حالی که در ساعت ۱۴/۴۵ دقیقه در حالی که مراسم در حال برگزاری بود دو تن از افراد گروه فشار موسوم به حزب کمونیست کارگری با در دست داشتن یک نایلون سبز رنگ وارد جمعیت شده و کاغذی را که ظاهراً قطعنامه ای بدون امضا بود، بدون هماهنگی با مسئولین برگزاری مراسم و بدون آنکه از قبل در جمع حضور داشته و یا کوچکترین نقش و ارتباطی با برگزار کنندگان مراسم داشته باشند، در بین جمعیت حرکت کرده و آن را در جیب افراد قرار دادند، پس از پنج دقیقه با یک دستگاه پیکان محل را ترک نمودند. این عمل آنان مورد اعتراض جمعی از شرکت کنندگان و مسئولین مراسم واقع گردید."

حزب کمونیست کارگری را بشناسید

<http://www.javaan.net/Nazari/nagad.htm>

به دنبال دو اطلاعیه بالا حککا اطلاعیه اربعه گرایانه و پر از اهانت؛ توهین و اتهام زنی، علیه اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (از این پس اتحادیه)؛ در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ انتشار داد که گویا اتحادیه "دو اطلاعیه پی در پی با امضاهای متفاوت" گزارش های دو مراسم اول ماه مه را جعل کرده و اتحادیه را متهم به "رفتار شبه پلیسی" کرد.

چند روز بعد، مقاله یکی از کارگران ایران (با نام بهرام ثباتی) انتشار یافت. در بخشی از این مقاله آمده است:

"در پایان مراسم تعدادی خواستار آن شدند که قطعنامه ای که به جریان خاصی نسبت داده می شد را بخوانند، لذا برگزارکنندگان مراسم برای جلوگیری از تشنج در سالن پایان مراسم را اعلام کردند.

با توجه به آنکه در روز قبل یعنی روز جمعه ۱۱ اردیبهشت این عده در مراسم اول ماه مه کوهنوردان واقع در خور (منطقه ای در کرج) اقدام به پخش قطعنامه کرده بودند، که خوشایند برگزار کنندگان آن مراسم نبود. همچنین در مراسم فلزکار مکانیک همین افراد به بهانه خواندن بیاتیه زنان میکروفون را از مجری مراسم گرفته و قطعنامه خود را خواندند. این رفتار آنان نیز در این مراسم قابل پیش بینی بود.

با آگاهی از برخورد این تعداد در روز جمعه طبیعی بود که با عمل این عده بسیاری از کارگران حاضر در هر سه مراسم به شدت مخالف باشند.

رفتار افراد فوق حکایت از آن دارد که این افراد محدود اگر توان آن را داشتند خود مراسمی ترتیب می دادند. اما از آنجایی که از برگزاری مراسم جداگانه ناتوان بودند، با هجوم به مراسم کارگران قطعنامه جریان خاصی را که عنوان کارگر را یدک می کشد پخش و یا در یک مورد با توسل به زور (مراسم فلزکار مکانیک) میکروفون را گرفته و آن قطعنامه را می خوانند. این تعداد هم همانند دیگر گروه هایی که از عدم توجه مردم (در این جا کارگران) خشمگین هستند، با شیوه های غیردمکراتیک و با استفاده از زور و فشار اقدام به بیان عقاید خود می کنند. البته این افراد بازچه دست گروهی شده اند که اگر مجبور نشوند از رفتار عوامل خود دفاع نمی کنند. نا آگاهی این عده عاملی است که گوش به فرمان رهبری این فرقه ها شوند.

همانطور که از گزارش های رسیده از ایران پیداست، حککا با یک سیاست برنامه ریزی شده قصد آنرا داشته است که با زور وارد تجمعات مستقل کارگری شده و آن تجمعات را از آن خود کند! قافل از اینکه کارگران پیشروی ایران تیز بین تر و حساس تر و سیاسی تر از آن هستند که حککا تصور می کرد! این نخستین اقدام این گرایش خرده بورژایی در به سرقت بردن دستاورهای کارگران بود که با شکست فاحش مواجه شد.

در حاشیه چنین آبروریزی ای است که حککا، افشاگری کارگران را به اقدامی پلیسی تشبیه می کند. در صورتی که اقدام پلیسی از سوی خود حککا صورت گرفته است. فیلم برداری از کارگران بدون اجازه از آنها برای مصرف در شبکه های تلویزیونی و در نتیجه شناساندن چهره های کارگران به پلیس؛ و پخش قطعنامه های بدون امضا از سوی فعالان شناخته شده حککا (قطعنامه ای که هم زمان در سایت ها با امضا حککا انتشار یافته است) و از این طریق منتصب کردن همه شرکت کنندگان به حککا و به مخاطره انداختن جان آنها ... خود نمایانگر این روش از کار است. در جلسه سخنرانی دستگیرشدگان اول ماه مه در سقز؛ در اعتراض به افشاگری محسن حکیمی «لیدر» های حککا همین اتهامات را متوجه محسن حکیمی نیز کردند که او در پاسخ چنین گفت:

"جریانی که من را متهم می کند که گویا من کسی را از نظر امنیتی به خطر انداختم، خود در واقع این حرکت پلیسی اطلاعاتی را کرده. به این ترتیب که پیش نویسی در مورد تشکل مستقل کارگری بوده و نویسنده آن مصلحت ندیده که انتشار علنی پیدا نکند. ولی این پیش نویس بدست این جریان رسیده و آن را بصورت علنی منتشر کرده. آیا این بخطر انداختن نویسندگان این پیش نویس در ایران نیست؟

۱- کسی که مدعی است نباید چنین کارهای شود، این را باید به من جواب دهد.

۲- همان پیش نویس را سانسور کردند و این یکی از رذیله ترین کارهاست. آن قسمت آن که مربوط به حزب می شود و بند دهم آن می باشد، سانسور کردند، چرا؟ برای اینکه ثابت کنند که نویسنده این منشور ضد تحزب است، ضد حزب کارگری است. یعنی ابتدا سانسور کردند که بعد بتوانند بگویند که این منشور ضد حزب است یا نویسنده آن با حزب ضدیت دارد..... جایی در همانجا گفته شده حکیمی در منشوری که در مورد ضد سرمایه داری نوشته آنجا از جدایی دین از دولت طرفداری کرده یعنی آنکه به هر حال آشکارا به اطلاعات و پلیس گفته که (آی پلیس، آی اطلاعات) نویسنده این

این رفتار غیر کارگری حکایت از دیدگاههای فرقه هایی دارد که با ماجرا جویی می خواهند با دست مایه قرار دادن کارگران به اهداف فرقه ای خود برسند."

و سپس در اوائل خرداد سخنگوی شورای کارگران برگزار کننده مراسم اول ماه مه تأکید کرد:

"در طول مراسم چند نفر از شرکت کنندگان در مراسم اصرار بر در اختیار گرفتن تریبون و خواندن مقاله و قطعنامه خود را داشتند که با توجه به این که قطعنامه و مقالات فوق مصوبات این شورا نبود و از سوی دیگر با داشتن محدودیت زمانی تریبون در اختیار آنان قرار نگرفت."

به دنبال آن در جلسه پالتاک «خانه کارگر آزاد» ۱۴ خرداد ۱۳۸۳ چهار تن از دستگیر شدگان: جلال حسینی، محسن حکیمی، محمود صالحی و محمد عبدی پور شرکت کردند. در این جلسه محسن حکیمی چنین گفت:

"... این جریان سکتاریستی که اسم کمونیست و اسم کارگر را روی خودش گذاشته به انحاء مختلف کارشکنی کرد.... باید از اینها پرسید اگر واقعاً شما توان این را دارید چرا نرفتید مراسم مستقل خودتان را برگزار بکنید؟ آمدید آویزان شدید، آمدید توی مراسم سندیکای فلزکار و مکانیک میکروفن را از دست مجری آن گرفتید و قطعنامه خودتان را خواندید.

آمدید در «خور» آنجا دزدکی قطعنامه خود را پخش کردید و توی جیب شرکت کننده ها گذاشتید. آمدید توی مراسم جاده مخصوص آنجا با وصف اینکه اعلام شد که این مراسم خاتمه یافته است، شما جلوی مردم را گرفتید و گفتید بیرون بیرون بیرون ما می خواهیم قطعنامه را بخوانیم، اینها به ما اجازه نمی دهند که ما قطعنامه را بخوانیم! به چه دلیل باید به شما این اجازه را دهند؟ مراسم متعلق به کسی دیگر است کسی دیگر آن را برگزار کرده و در واقع قطعنامه مصوب خود را می خواهد بخواند. شما هم بروید قطعنامه مصوب خود را در مراسم متعلق به خودتان بخوانید. اگر کسی جلوی شما را گرفت آن وقت بگویید، بله شما مخالف آزادی بیان هستید.

یا در همین خود سقز افرادی از همین جریان بودند در همین شورا، اینها قرار گذاشته بودند که قبل از مراسم آنجا حاضر شوند و دستجمعی بیابند در پارک و اینها حاضر نشدند یعنی کارگران دیگر را تنها گذاشتند در مقابل پلیس در مقابل اطلاعات. اینها است نمونه هایی که من می گویم اینان با کمال خصومت با کمال کینه توی آمدند با این حرکت برخورد کردند..."

یک سؤال از «حزب کمونیست کارگری»

در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ اطلاعیه اربابگرایانه و پر از اهانت و اتهام با امضاء «حزب کمونیست کارگری» (از این پس حککا)، علیه اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران (از این پس اتحادیه)؛ انتشار یافت که در آن اتهام زده شده بود که گویا اتحادیه "طی دو اطلاعیه پی در پی با امضاهای متفاوت" گزارشی در مورد دو مراسم اول ماه مه انتشار داده است.

پس از سپری شدن چند هفته معلوم شده است که آن دو اطلاعیه توسط اتحادیه انتشار نیافته بود (رجوع شود به اطلاعیه ها از ایران در صفحه اینترنتی):

<http://www.javaan.net/Nazari/nagad.htm>

امروز، ۱۲ خرداد ۱۳۸۳؛ گزارشی رسمی از سوی «سنگوی شورای کارگران برگزار کننده مراسم اول ماه مه» در سایت ها انتشار یافت. در این گزارش آمده است: "...فیلمبرداری از مراسم مطابق توافق انجام شده در شورا ممنوع بود که متأسفانه یکی از افراد شرکت کننده، تحت حمایت ۵ یا ۶ نفر از همراهانش مبادرت به فیلمبرداری نمود و با وجود تذکرات و توضیحات مکرر از طرف این شورا به شخص نامبرده و همراهانش فیلمبرداری ادامه یافت و باعث برخوردهای لفظی گردید.... در طول مراسم چند نفر از شرکت کنندگان در مراسم اصرار بر در اختیار گرفتن تریبون و خواندن مقاله و قطعنامه خود را داشتند که با توجه به این که قطعنامه و مقالات فوق مصوبات این شورا نبود... تریبون در اختیار آنان قرار نگرفت."

همانطور که در اطلاعیه قبلی ذکر شد؛ «اتحادیه» این نوع عملیات مخرب و قیم مآبانه؛ قلدن منشاها و تحمیل عقاید با زور و ارباب را در درون تجمعات کارگری محکوم می کند.

آیا حککا نیز این حرکت های حساب شده و مخرب را توسط هر فرد و حزبی محکوم می کند؟

در انتظار پاسخ «لیدرها» های با پرنسپ حککا خواهیم بود.

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۱۲ خرداد ۱۳۸۳

پیش نویس و منشور، محسن حکیمی است. آیا این کار اطلاعاتی نیست؟ آیا این کار پلیسی نیست؟

کسی که مدعی است، باید قبل از اینکه به من این اتهام را بزند به این جریان برخورد بکند که:

۱- شما چرا اساساً این منشور را که یک پیش نویس درونی است منتشر کردید؟

۲- چرا سانسورش کردید و در واقع چرا بطور آشکار گفتید که نویسنده این فلان کس است؟"

قضایات در مورد کارنامه اسفبار اول مه ۱۳۸۳ حککا بر عهده کارگران ایران گذاشته می شود. این افشاگری توسط کارگران پیشرو هشدار است به حککا و سایر جریانات قیم مآب که قصد تحمیل خود بر جنبش کارگری را در سر می پروراند. رهبران و سازمانده های کارگران در خود ایران حضور دارند و آنها در مقابل این گرایش های خرده بورژوا که در نهایت در خدمت بورژوازی قرار می گیرند؛ خواهند ایستاد.

در آخر، سخنی با سازمان ها «سوسیالیستی» و «کارگری» خارج کشور. از اینها انتظار می رود که در محکومیت این اقدامات غیر اصولی حککا موضع اعلام کنند. سکوت و یا تأیید این اقدامات ضد کارگری و یا اتخاذ مواضع مابینی، در تقابل آشکار با منافع کارگران ایران است. در مقابل اربابگری و باج خواهی حککا ساکت ننشینیم و در تقابل با آن در کنار کارگران پیشرو قرار بگیریم!

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۱۸ خرداد ۱۳۸۳

حزب کمونیست کارگری را بشناسید

<http://www.javaan.net/Nazari/nagad.htm>

ونزونا.....

بقیه از صفحه ۱

در طول حکومت شوز، طبقه حاکم از روش تخریب سیاسی و اقتصادی استفاده کرده است. سرمایه (های کشور) به پرواز درآمد و قشر ممتاز و ثروتمند، ثروت خود را از کشور خارج کردند. «اخراج» به تنهایی باعث از دست رفتن حدود ۴۰ میلیارد دلار از پول نفت شد.

بدنبال «اخراج» اپوزیسیون راست سعی کرد تا ۲/۴ میلیون امضای لازم را جمع کرده تا بتواند شوز را فراخوانده و ترتیب انتخابات ریاست جمهوری جدید را بدهد. این کمپین - که در دادگاه هنوز برایش می‌جنگند - به ابعاد بسیار کوچک و مسخره ای رسیده است. در ابتدا جناح راست مدعی بود که ۳/۸ میلیون نام گرد آورده است. سپس یکی از سخنگویان این جناح، رقم را اصلاح کرده و گفت که در حقیقت فقط ۲/۸ میلیون میباشد. بعد از آن، این امضاء ها که میبایستی بدست مسئولان مربوطه میرسید تا تأیید شود، با ۲۰ روز تأخیر تحویل داده شد.

در آن مرحله، آنها مدعی شدند که ۳/۴ میلیون امضاء جمع کرده اند، ولی اقرار کردند که امکان ۱۰٪ اشتباه وجود دارد. اسامی تحویل داده شده، شامل اسامی اشخاصی بود که فوت کرده بودند؛ بعضی ها بیش از یک دهه از وفاتشان می‌گذشت. اعتبار این کمپین یک بار دیگر زمانی ضربه خورد که خبرنگاری نوار مکالمه تلفنی یکی از رهبران اپوزیسیون را با پدرش در پاریس، فاش کرد. در این مکالمه گفته شده بود که آنها توانسته بودند تنها ۱/۹ میلیون امضاء جمع آوری کنند. صحت این مکالمه تلفنی بوسیله آنان تأیید شد، ولی خبرنگار را به خاطر پخش آن در روزنامه و تلویزیون به دادگاه کشاندند.

جوخه اعدام راست افراطی

در پی چنین زمینه قبلی ای بود که اقدام اخیر ضدانقلاب بوسیله شبه نظامیان کلمبیا فاش گردید. اگر چه جزئیات آن روشن نیست، ولی مشخص شده است که ۱۳۰ نفر کلمبیایی به ونزونا آمده بودند و در یک مزرعه بیرون شهر کاراکاس به تمرین نظامی مشغول بودند. مزرعه به روبرت آلونسو که یک کوبایی ضد کاسترو و یکی از رهبران اپوزیسیون ونزونا است، تعلق دارد.

در میان دستگیر شدگان، اعضای بسیار شناخته شده «نیروهای مدافع و خودمختار» (AUC) میباشند که یک جوخه اعدام شبه نظامی و راست افراطی کلمبیایی است. در این نقشه، رئیس جمهور سابق ونزونا، کارلوس آندرس پرز هم دست داشته است. در مصاحبه اخیر رادیو کلمبیا با پرز، او گفته بود که شوز را باید

همزمان، ۷۰۰۰ کارگر در «سیدرورگیکا دل اونوکو» که بزرگترین شرکت فولاد آمریکای لاتین میباشد، بیش از یک ماه است که اعتصاب کرده و خواهان ملی شدن این صنعت میباشد. این گردش به چپ شوز در پی دستگیری نزدیک به ۱۳۰ شبه نظامی کلمبیایی در ونزونا صورت گرفت که نقشه براندازی و احتمالاً قتل او را داشتند. تهدید ضدانقلاب و فشار توده ای از طرف طبقه کارگر برای اقدامات رادیکال تر بر دولت، شوز را به طرف چپ سوق داده است. انقلاب ونزونا محتملاً با مجموعه ای از حوادث و رویدادهای بحرانی روبرو است.

نیاز طبقه کارگر به پذیرفتن نظرات سوسیالیزم و برانداختن نظام سرمایه داری بوسیله یک انقلاب سوسیالیستی، در حال حاضر تبدیل به مسئله فوری روز شده است. تأسیس یک حزب سوسیالیستی انقلابی توده ای برای پیشبرد این هدف ذاتاً اهمیتی اساسی دارد. این حزب میتواند انقلاب سوسیالیستی را انجام داده و مصممانه تهدیدهای ارتجاع را شکست دهد.

نیاز طبقه کارگر به پذیرفتن نظرات سوسیالیزم و برانداختن نظام سرمایه داری بوسیله یک انقلاب سوسیالیستی، در حال حاضر تبدیل به مسئله فوری روز شده است. تأسیس یک حزب سوسیالیستی انقلابی توده ای برای پیشبرد این هدف ذاتاً اهمیتی اساسی دارد. این حزب میتواند انقلاب سوسیالیستی را انجام داده و مصممانه تهدیدهای ارتجاع را شکست دهد.

امپریالیزم آمریکا و طبقه حاکم ونزونا تا کنون دو بار کوشیده اند تا دولت شوز را براندازند، اما در هر دو مورد بوسیله جنبش توده ای و دخالت طبقه کارگر و رده های پایین ارتش شکست خوردند. بار اول، جنبش طبقه کارگر، فقرای شهری و سربازان رده پایین ارتش اقدام به کودتای آوریل ۲۰۰۲ را بدون برنامه یا نقشه قبلی شکست داد. شوز که دستگیر و برکنار شده و در زندان بسر میبرد، بوسیله جنبش توده ای کارگران آزاد گردیده و دو باره بر مسند قدرت نشانداده شد.

بار دوم، حرکت «اخراج» (کارفرمایان) بود که بین دسامبر ۲۰۰۲ و ژانویه ۲۰۰۳ رخ داد و عاقبت با مقاومت مصمم طبقه کارگر قطع گردید.

کنون کرده، به مصالح آنها وارد نماید. حوادث اخیر نشان میدهد که ترس امپریالیزم آمریکا بیش از حد ذیحق آن است.

شوز خاری در چشم امپریالیزم آمریکا بوده است. او از بالا بردن قیمت نفت دفاع و به سیاست های خارجی ایالات متحده آمریکا حمله کرده است، بخصوص در رابطه با عراق. او در داخل کشور به رفورم های مهمی دست زده که به نفع طبقه کارگر و فقیرترین اقشار جامعه بوده است. او همچنین به قشر ممتاز سیاسی کشور حمله نموده و برخی از امتیازات را از آنها گرفته است.

سه میلیون عرض زمین بین تعاونی های دهقانی تقسیم شده است. رفورمی که در آموزش و پرورش انجام داد، علاوه بر تعداد قبلی، امکان تحصیل در دوره ابتدایی و عالی را برای سه میلیون نفر فراهم آورد. دانشگاه ها برای اولین بار، به روی طبقه کارگر باز شد. ۳۲۰۰ آموزشگاه جدید باز شد. تا کنون یک میلیون نفر از بیسوادی بیرون آمده و هدف این است که تا تابستان امسال این رقم به ۱/۵ میلیون برسد. با استفاده از برنامه «باریوس آدنتر»، میلیون ها انسان به دریافت بهداشت و درمان اولیه نایل آمده اند - یک میلیون آنها تنها در شهر کاراکاس هستند. این شامل مناطق دورافتاده ای است که در گذشته هرگز به پزشک دسترسی نداشته اند.

اپوزیسیون راستگر با این رفورم ها مخالفت کرده است. شوز و دولتش از حمایت بی اندازه و پر شور توده طبقه کارگر و اقشار بسیار ستمدیده مردم برخوردارند. از دید میلیون ها مردم از اقشار بسیار فقیر جامعه، او از مصالح آنها دفاع میکند. در نتیجه، طبقه حاکم از او متفر است.

اما بهر حال، شوز هنوز حرکتی برای براندازی نظام سرمایه داری انجام نداده است. دولت هنوز هیچ یک از بخش های اقتصادی را ملی نکرده است. شوز و «انقلاب بولیواری» ای که او نمایندگی اش را میکند، تا کنون تنها بر سر «سرمایه داری به نحو انسانی تر اش» بوده است و اقداماتش در جهت «پاک کردن» زمینه های تبهکاری و کسائی که دست نشاندۀ قشر ممتاز برای اداره امور کشور بوده اند، محدود شده است.

اما حتی این اندازه هم باعث برانگیخته شدن نفرت و حس انتقامجویی طبقه حاکم گردیده است. در دوره اخیر، کوتاهی در پیشبرد اقدامات نهایی و برش قاطعانه از نظام سرمایه داری باعث به بن بست رسیدن مبارزات طبقاتی گشته است. ارتجاع در رسیدن به پیروزی شکست خورده و قدرت کافی برای برانداختن دولت را نداشته است.

به زور برانداخت، چون این طور که معلوم است، این کار را صلح جویانه نمیشود کرد.

ظاهراً نقشه (ضدانقلابیون) این بود که اول به یک پایگاه ارتشی حمله برده و از آنجا اسلحه لازم را برای نیرویی که قرار بود از کلمبیا وارد شود، بدست آورد. بعضی از گزارش ها همچنین حاکی از نقشه تصاحب یک هواپیمای ارتشی است که قرار بود به منظور بمباران کاخ ریاست جمهوری بکار برده شود. گزارش های دیگری هم نشان میدهد که آنها کمپین بمب گذاری و تیراندازی سازمان داده بودند تا جو را بی ثبات تر کرده و دلیلی برای سرنگونی شوز داشته باشند. این اتفاقات تنش های موجود بین کلمبیا و ونزولا را افزایش داده است. دولت کلمبیا اخیراً ۴۰ دستگاه تانک Aux۳۰ از دولت اسپانیا خریداری کرده است. بعد از اینکه اسرائیل از «نقشه کلمبیا» که بوسیله کلینتون پیاده شده بود و کلمبیا را صحنه مرکزی تأثیر عملیات امپریالیزم آمریکا در آمریکای لاتین میکرد، استفاده نمود، کلمبیا بزرگترین دریافت کننده کمک های نظامی از ایالات متحده آمریکا شد. بر پایه ظواهر امر، هر دو دولت کلمبیا و آمریکا دخالت خود را در عملیات شبه نظامی اخیر انکار کرده اند.

اگر چه نمیتوان احتمال بکارگیری مزدوران در این عملیات را از طرف یک جریان دست راستی خودگردان نادیده گرفت، ولی میدانیم که امپریالیزم آمریکا، طبقه حاکم ونزولا و دولت راستگرای اوربیه در کلمبیا جملگی خواهان رفتن شوز هستند. درست یک هفته پیش از بر ملا شدن این عملیات، سنای کلمبیا قطعنامه حمله به شوز را تصویب کرد. رژیم جورج بوش، هم از کودتای آوریل ۲۰۰۲ دفاع کرد و از «اخراج» بین سال های ۲۰۰۲-۲۰۰۳. جان کری، کاندیدای ریاست جمهوری حزب دموکرات آمریکا به شوز حمله کرده و او را «غیردموکراتیک» نامید. این امکان وجود دارد که هم امپریالیزم آمریکا و هم طبقه حاکم کلمبیا و ونزولا امیدوار هستند تا بتوانند با استفاده از نیروهای کلمبیا که دست در دست اپوزیسیون راستگرای ونزولا دارد، شوز را از قدرت بیاندازند.

ونزولا پنجمین کشور بزرگ تولیدکننده نفت در سطح بین المللی و یکی از بزرگترین تهیه کنندگان نفت آمریکا است. بحران خاورمیانه، احتیاج امپریالیزم آمریکا را به رژیمی در ونزولا که آنرا «امن» و «دوستانه» مینامد، برجسته تر کرده است. امپریالیزم آمریکا از این میترسد که طبقه کارگر و جنبش توده ای که در ونزولا بر اه افتاده، شوز را به حمله مستقیم تر، از آنچه تا

شده است. فعالیت های اقتصادی نفتی هم افزایشی برابر ۷۲/۵٪ نشان داده است. حداقل دستمزد هم روز اول ماه مه ۳۰٪ بالا رفت.

اما همانطوریکه حوادث اخیر نشان میدهد، تمام اینها باعث کاهش تهدیدهای ارتجاع نمیگردد. با بحران موجود در خاورمیانه، خصوصاً عراق، امپریالیزم آمریکا نیاز به داشتن «یک جفت دست قابل اعتماد» در کاراکاس دارد تا اوضاع را بگرداند.

شوز به نظر میرسد که تحت تأثیر روبرو شدن با اقدام براندازیش بوسیله ارتجاع و فشار فزاینده توده ها، به طرف چپ رادیکال تری کشیده شده باشد. شوز تحت تأثیر تهدیدهای ضدانقلاب قرار دارد. ضدانقلابی که اگر قادر باشد ضربه کاری دیگری بزند و پیروزی خود را تثبیت نماید، احتمالاً شوز را فقط زندانی نخواهد کرد.

صدها هزار نفر در روز ۱۷ ماه مه در مخالفت با دخالت کلمبیا به خیابانها ریختند. شوز خواهان مسلح کردن مردم و ساختن «میلیشای مردمی» شد. روز ۱۴ ماه مه، شوز خواهان «سلب مالکیت خصوصی از هر ساختمان، زمین یا امکاناتی شد که ثابت شده بود که برای تمرین نظامی این شبه نظامیان استفاده شده است.» او همچنین از این حقیقت انتقاد کرد که «...بعد از جنگ سرد، خیلی ها که خود را چپی مینامیدند، دیگر در باره نظام سرمایه داری حرف نزدند و جای آنرا به نئو-لیبرالیزم دادند. هر دوی این واژه ها به یک امپراطوری آدمکش، فاسد و متعفن برمیگردد.» متأسفانه شوز هنوز مسئله سوسیالیزم را به عنوان بدیل مطرح نکرده و به سازمان ملل متحد به عنوان ارگانی که میتواند «راه حل» پیدا کند، نگاه میکند. او همچنین بدون اینکه در باره حمایت دولت جدید «سوسیالیستی» اسپانیا از نظام سرمایه داری هشدار بدهد، انتخاب اخیر «زاپاترو» را در اسپانیا بسادگی خوش آمد گفت.

روز ۱۷ ماه مه، بدنبال نشست دائم «شورای دفاع ملی»، شوز اطلاع داد که در ظرف چند هفته آینده، «من شروع به دادن دستور و خط خواهم کرد. من درخواست پشتیبانی از شوراهای محلی، جنبش اجتماعی و جریانات پاپولر میکنم. مردان و زنان بالغ که در (ارتش) ذخیره نیستند، ولی حاضرند به نحوی دیگر و بدون بسر بردن در سربازخانه، سرباز شوند و تمرین نظامی ببینند و خود را برای سازماندهی نظامی جهت دفاع از کشور آماده کنند.»

با این وجود و همزمان، انقلاب، اقدامات لازم را برای براندازی نظام سرمایه داری و آغاز ساختن سوسیالیزم ننموده است.

تنگنا

به همین جهت، وضعیت به تنگنایی رسیده که ممکن است برای مدتی ادامه یابد، اما نمیتواند نامحدود بوده و برای همیشه در حالت این بماند. یا انقلاب باید یک ضربه کاری به نظام سرمایه داری بزند و یا ارتجاع بالاخره پیروز خواهد شد. متأسفانه، شوز مسئله گرفتن قدرت و اداره جامعه را بدست طبقه کارگر و شروع رسیدن به سوسیالیزم را مطرح نکرده است.

کوتاهی شوز در اتخاذ چنین برنامه ای، قرار دادن بزرگترین تهدیدها در مقابل انقلاب است. وقتی به دنبال شکست کودتای ۲۰۰۲، مردم مجدداً او را به رئیس جمهوری رساندند، اشتباه شوز در این بود که بجای ضربه کاری زدن به طبقه حاکم، سعی کرد تا آنها را آرام کرده و با آنها به توافق برسد. با این کار شوز به آنها این فرصت را داد تا خود را برای براندازی او و تحمیل یک شکست خونین به طبقه کارگر آماده کنند.

تنگنای کنونی، بی شک سبب از دست دادن مقداری از حمایت طبقه متوسط گشته است. او در ابتدا با ۶۰٪ رأی بوسیله طرفدارانش انتخاب شد. وجود بحران اقتصادی به این معنی است که اگر چه رفورم هایی اتخاذ شده، ولی هنوز بیکاری در ابعاد توده ای وجود دارد. تورم به ۳۰٪ رسیده و در نتیجه شروع به تحلیل بردن پس اندازهای طبقه متوسط جامعه کرده است. ۷۰٪ جمعیت کشور اکنون زیر خط فقر بسر میبرند. در طول سه سال حکومت دولت شوز، رشد ناخالص ملی با میزان باورنکردنی ۴۷٪ افت کرد. بیشتر آن بخاطر «اخراج»، خروج سرمایه از کشور و سایر تخریب های اقتصادی پیش آمد. اما بهر حال، نتایج اجتماعی این بحران باعث شد تا دولت شوز بخشی از حمایت (توده ای) خود را از دست بدهد. در ابتدای کار، شوز از حمایت قابل ملاحظه طبقه متوسط جامعه برخوردار شد و آنها بودند که در ابتدا از او حمایت کردند.

بالا رفتن قیمت نفت اخیراً به همراه پایان دادن به «اخراج»، بودجه دولت را قدری بالا برده و به آن امکان مانور بیشتری داده است. بنا به گزارش ماه مه «بانک مرکزی ونزولا» اقتصاد کشور در سه ماه اول امسال در مقایسه با همین دوره در سال ۲۰۰۳، رشد اقتصادی ای برابر ۲۹/۸٪ نشان داده است. به عبارت دیگر، فروپاشی ای که بر اثر اخراج کارفرمایان پیش آمد، حالا جبران

می‌باید ساخته شود، نمایند. این کمیته های سربازان، آنگاه می‌باید در میان خود، نظامی برای انتخاب افسرانشان داشته و آتانی را که با نیروهای جناح راست طرفدار کودتا همکاری می‌کنند، برکنار کنند. بعضی از افسران طرفدار کودتا نقداً برکنار شده اند، ولی حالا باید به کل آنها رسیدگی کرد. در مورد هر یک از افسران باید رأی داد و کمیته های سربازان رده پایین منتخب باید بتوانند هر یک از این افسران را در زمان لازم فراخوانند.

تمام کارخانه ها، محل های کار و شهرهای فقیرنشین نیاز به سازماندهی دادن به یک جوخه دفاعی دارد و این ها باید به «کمیته های بولیواری» پیوند خورده و سازماندهی شوند. «کمیته های بولیواری» باید گسترش یافته و شامل نمایندگان منتخب هر محل کار، سازمان های محلی، اتحادیه های کارگری و غیره باشد. نمایندگان منتخب را باید بتوان بوسیله جلساتی که در محل کار تشکیل می‌شود، فراخواند. «کمیته های بولیواری» نیاز به پیوند در سطوح منطقه ای، محدوده شهری، ناحیه ای و در سطح سراسر دارند و باید یک دولت انقلابی کارگران و دهقانان فقیر تأسیس کنند.

تأسیس میلیشیای کارگری، تحت کنترل دموکراتیک طبقه کارگر، یک قدم بسیار بزرگ به جلو محسوب می‌شود. اما بهر حال، این هم به تنهایی نمیتواند تضمین کننده شکست ارتجاع و پیروزی طبقه کارگر باشد. درس های جنگ داخلی اسپانیا، در طی سال های ۱۹۳۶-۳۹ بسیار حیاتی است. طبقه کارگر اسپانیا مسلح بود و قهرمانه جنگید. اما به علت سیاست های غلط رهبران سوسیالیست و کمونیست، سرمایه داری سرنگون نشد و یک دولت کارگری روی کار نیامد. در نتیجه نیروهای فاشیست فرانکو به پیروزی رسیدند.

تأسیس میلیشیای کارگری در ونزولا نیز می‌باید با تأسیس دولت کارگران و دهقانان که دارای برنامه سوسیالیستی انقلابی است، پیوند بخورد. شرکت ها، بانک ها، موسسات مالی اصلی، چه ونزولایی و چه چند ملیتی، همه باید ملی شده و تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری قرار گیرد. یک برنامه اقتصادی اضطراری باید بلافاصله طراحی گردد.

عنصری از کنترل کارگری در محل های کارگری و در شرکت نفت PVDSA که بسیار قاطعانه دولتی است، شکل گرفته است. کارگران در هر محل کاری می‌باید امورات روزمره کارخانه یا محل کار خود را بعهدہ بگیرند. مرحله بعدی این است که کارگران می‌باید در پیوند با یک نظام مدیریت دموکراتیک کارگری عمل

این درخواست عمومی باید بوسیله طبقه کارگر و جنبش توده ای به واقعیت تبدیل شود. انقلاب ونزولا به دوستانی که صرفاً برای قدم ها و سخنان رادیکال کف می‌زنند، احتیاج ندارد. آنچه که لازم است، همبستگی بین المللی کارگری واقعی و یک برنامه سوسیالیستی انقلابی است که از تجربه کلکتیو بین المللی طبقه کارگر استفاده می‌کند. یک برنامه سوسیالیستی انقلابی و تبادل تجربیات بین المللی طبقه کارگر که بتواند به توده های مردم ونزولا در مبارزه اشان برای شکست نظام سرمایه داری و امپریالیزم، قدرت بخشد. خواسته شوز برای مسلح کردن مردم، می‌باید اکنون تبدیل به حرکتی کنکرت و مستقل از جانب طبقه کارگر و رده های پایین ارتش گردد. در شیلی، قبل از کودتای خونین ۱۹۷۳، که دولت چپی آئنده را برانداخت، طبقه کارگر خواهان مسلح شدن برای دفاع از انقلاب شدند. ۵۰۰ هزار نفر جلوی کاخ ریاست جمهوری رژه رفتند و خواهان مسلح شدن گشتند. بعضی از کارگران حتی خود را به سلاح های کوچک گرم مسلح کردند و در کارخانه ها جوخه های دفاع تشکیل دادند. اما رهبری اعلام کرد که «وقتی زمانش برسد»، اسلحه بین همه پخش خواهد شد.

این برخورد رهبری متأسفانه بطور فجیعی ناکافی از آب درآمد. وقتی کودتا آغاز شد، سلاحی وجود نداشت. سپس دولت آئنده از کارگران خواست که به کارخانه های خود باز گشته و آنها را تبدیل به سنگر نمایند، بجای اینکه از آنها بخواهد که موضع حمله ای گرفته و با رژه از محل های خود تا کاخ ریاست جمهوری، با ضدانقلاب برخورد کنند. کارگران بی دفاع، بوسیله بخش های مدافع کودتای ارتش قلع و قمع شدند.

این شکست فجیع در مغایرت با وقایع دوران انقلاب اسپانیا در بارسلون در سال ۱۹۳۶ قرار می‌گیرد. در آنجا طبقه کارگر موضع حمله ای گرفت و از سربازخانه ها اسلحه بیرون کشیده و کنترل شهر را بدست آورده و ضدانقلاب را در آن سطح شکست داد. انقلاب نهایتاً در طول جنگ داخلی، به خاطر سیاست های غلط رهبری جنبش کارگری از بین رفت.

میلیشیای کارگری

طبقه کارگر ونزولا و رده پایین ارتش می‌باید قدم های کنکرت لازم را برای ساختن میلیشیای کارگری مسلح بردارند. سربازان می‌باید کمیته های خود را از افراد مابین خود انتخاب کرده و شروع به پخش اسلحه در میان «جوخه دفاع کارگران» که آن هم

انقلاب ونزولا باشد. چنین استینافی با وزن آگاهی ضدامپریالیستی توده ای که در نتیجه جنگ عراق بوجود آمده، پشتیبانی توده ای را در سطح بین المللی کسب خواهد کرد. از جمله در میان کارگران و جوانان ایالات متحده آمریکا. یک چنین استینافی برای همبستگی بین المللی میباید در پیوند با یک فدراسیون سوسیالیستی دموکراتیک آمریکای لاتین و ایالات متحده آمریکا باشد. تنها چنین برنامه ای است که میتواند امپریالیزم و طبقه حاکم ونزولا را شکست دهد.

۲۰ مه ۲۰۰۴ از: خورخه مارتین

ترجمه: سارا قاضی

اتحادیه های کارگری اروپا از وضعیت کارگری فلسطینی ها در اسرائیل در تعجب هستند

انتشارات مطبوعاتی از نمایندگان بین المللی کارگری که در تاریخ ۲۵ ماه مه ۲۰۰۴ به اسرائیل/فلسطین سفر کردند.

آمستردام، سوم ماه مه ۲۰۰۴

یک گروه ۱۴ نفره از اتحادیه های کارگری هفت کشور اروپایی، هفته گذشته از منطقه دیدن کردند، تا وضعیت کارگری فلسطینی ها را هم در اسرائیل و هم در مناطق اشغالی بررسی کنند. این دیدار به ابتکار عمل و سازماندهی «مرکز اطلاعات کارگری» (WAC) ترتیب داده شد.

نمایندگان با محققان دانشگاه تل آویو و دانشگاه عبری اورشلیم صحبت کردند. آنها همچنین با نمایندگان وزارت اقتصاد، وزارت صنایع، اتحادیه های کارگری و نمایندگان کارگران (کاو لا اوود از NGO)، «هات لاین» برای کارگران مهاجر و مرکز تحقیقات آدوا ملاقات کرده و نظرات خود را مطرح کردند. این نمایندگان با یک نماینده از «هستاروت» و در Ramela با یک نماینده از فدراسیون عمومی فلسطینی اتحادیه های کارگری ملاقات کردند.

در شهر Nazaret، ام الفاهم و کفرقرا، این گروه با اسرائیلی های عرب که برگشته اند تا از طریق فعالیت در مرکز اطلاعات کارگری و کارگران مهاجر که با هم در یک محل بنایی در نزدیکی تل آویو کار میکنند، ملاقات کنند. علاوه بر این، این گروه با کارگران فلسطینی پناهنده در کمپ «Shafat» که بوسیله مرکز اطلاعات کارگری سازماندهی شده بودند، دیدار کردند.

روز اول ماه مه، در یک جلسه عمومی که بوسیله مرکز اطلاعات کارگری در Haifa سازماندهی شده بود، سخنگوی اتحادیه های

کرده و کل اقتصاد کشور را تحت پوشش در بیاورند. مدیریت شرکت های ملی شده باید از نمایندگان منتخب کارگران، در صنایع، دولت کارگری و فدراسیون اتحادیه های بولیواری بوده و تمامی این نمایندگان را باید بتوان در هر لحظه که ضروری بود، فراخواند و دستمزدشان نباید از دستمزد متوسط یک کارگر مهار بیشتر باشد. تمام مأموران دولتی باید تحت همین رسیدگی دقیق و کنترل دموکراتیک طبقه کارگر باشند.

سازمان های کارگری قوی میشوند. «فدراسیون اتحادیه های کارگری» (UNT) مدعی است که ۲ میلیون عضو دارد که درگروه های ۵۰۰ نفره عضو اتحادیه های مختلف هستند. این شامل دو اتحادیه بزرگ کارگران نفت هم میشود که به «فدپترول» و «سینوترا» موسوم است. اتحادیه کارگری بخش دولتی، «فنتراسپ» و اتحادیه های بخش های خصوصی در شرکت های فایراستون، پیرلی، فورد، پولار و بیگوت میباشند. فدراسیون اتحادیه های تبهکار کارفرمایان (CTV) روز بروز از حمایت کمتری برخوردار است. با این وجود، تنها ۲۰٪ از نیروی کار، عضو اتحادیه هستند. فدراسیون اتحادیه های کارگری کمپینی را برای جذب ۸۰٪ از نیروی کار به عضو شدن در اتحادیه ها آغاز کرده است.

تصاحب محل کار و حرکت های توده ای، جملگی نشان دهنده یک جا به جایی فعالان بوسیله توده ها به طرف چپ است؛ توده هایی که خواهان پیشبرد انقلاب هستند. آنچه که در ماه مه امسال چشمگیر بود، این بود که بعضی از اتحادیه ها، مانند اتحادیه هنرهای گرافیک، پلاکاردهای حمل میکرد که بر روی آنها آمده بود: «بیباید از وطنمان دفاع کنیم، به تهاجم ایالات متحده نه بگویید. ونزولا به طرف سوسیالیزم میروید.»

چرخش به چپ شوز و جنبش توده ای، ممکن است باعث شوند که دولت او هم ضربه های مستقیم تری به پیکر نظام سرمایه داری و امپریالیزم بزند که شامل ملی کردن بعضی از صنایع میگردد. اگر این اتفاق بیافتد و دیدگاه سوسیالیزم در درون انقلاب نفوذ بیشتری کند، مبارزه ونزولا بی شک در ابعاد بین المللی با واکنش بسیار گسترده تری از حال حاضر روبرو خواهد شد.

برای تضمین پیروزی، نظام سرمایه داری باید سرنگون گردد و جایش را برنامه سوسیالیستی انقلابی بگیرد. این باید شامل استیناف از طبقه کارگر آمریکای لاتین و ایالات متحده آمریکا برای همبستگی و پشتیبانی و برای مبارزه آنها در همبستگی با کارگران ونزولا بر علیه هر گونه کوشش امپریالیزم برای شکست

هیجده تیر فرا می رسد

بقیه از صفحه ۱

در غیاب حزبی متشکل و منسجم از کارگران پیشرو، جایگزین سلطنت پهلوی می شود. جنگی که قربانیان خود را در هر دو جبهه از طبقات فرودست می طلبد، آوارگی را برای ساکنین شهرهای مرزی به ارمغان می آورد و میلیونها دلار از ثروتی را که بایستی در بخش بهداشت، آموزش و خدمات هزینه شود، صرف خرید سلاح می کند. در این سالهای شوم، رژیم جمهوری اسلامی بارها با قتل و عام گسترده ی مخالفان خود در داخل و خارج از زندانهای نظام، سیاست سرکوب را به نمایش گذاشت. از سوی دیگر با پرورش و تجهیز جنایتکاران سرسپرده در نهادهای موازی ارتش، سپاه و بسیج، برای محو اعتراضاتی که بی شک بر وقوعشان واقف بود، تدارک کامل دیده بود. چراکه بی اعتمادی به ارتش از انقلاب ۵۷ ریشه گرفت، درس بزرگی که سیاست دولتمردان جمهوری اسلامی را بر آن داشت تامین امنیت حکومت خود را با نهادهای مطمئن تر تضمین کنند.

به این ترتیب جنبش توده ها و نیز دانشجویی که با آن در رابطه ای تنگاتنگ است در دهه شصت تا نیمه های هفتاد، زیر فشار جنگ، ارباب از سوی بازوهای فشار نظام و یاس ناشی از شکست آرمانهای انقلاب ۵۷ در سکوت فرو رفت.

جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت

در مقابل تفسیرهای که تلاش دارند جنبش دانشجویی پس از انقلاب را در چهارچوب سیاستهای انجمنهای اسلامی و در راس آنها دفتر تحکیم وحدت، تشکیل سیاسی وابسته به رژیم در دانشگاهها، محدود کنند، بایستی یادآور شد که اگر چه آفت زدگی جنبش در دوره هایی از تاریخ مبارزه ی خود از سوی جاسوسان و مزدوران رژیم در دفتر تحکیم انکار ناپذیر است اما درست در نقاط حساس مبارزه جنبش با مرزبندی از نفوذیهای دفتر، استقلال خود را از جریانات وابسته به رژیم روشن کرده است.

قبل از انقلاب انجمنهای اسلامی را باید برآمدی از تفکرات رادیکال اسلامی دانست که ملی مذهبی ها در شکل گیری آن نقش مهمی داشتند. پس از برچیده شدن سلطنت پهلوی و روی کار آمدن دولت بازرگانان این انجمنها رسماً با تنظیم اساسنامه ای که با اعلام وفاداری محض خود به دولت جمهوری اسلامی آغاز می شد، شروع به فعالیت در دانشگاهها کردند. در واقع این تشکلهای در ابتدا با اتحاد عمل میان دو تفکر حاکم به هدف مقابله با ایدئولوژی چپ که به شدت در میان دانشجویان و اساتید

کارگری اروپا اعلام کرد که این گروه از وضعیت خشن و غیرانسانی ای که در مقابل کارگران فلسطینی و مهاجر قرار دارد، در تعجب هستند. فلسطینی های مناطق اشغالی از بسته شدن کارخانه ها در آنجا بوسیله کارفرمایان اسرائیلی، در رنج میباشند. این عمل اسرائیل باعث بالا رفتن بیکاری شده که رقم رسمی آن به ۴۰٪ رسیده است (رقم غیر رسمی آن بسیار بالاتر است). تحقیق این نمایندگان در بار وضعیت کارگران عرب در اسرائیل، حاکی از این است که کارگران عرب در اسرائیل تحت تبعیض مستقیم و غیرمستقیم قرار دارند. با غصب مخازن زیرزمینی آنها، کمبود آموزش های شغلی، وجود رقابت از طرف کارگران مهاجر خارجی کنتراتی و تبعیض آشکار، وضعیت کارگران فلسطینی را در بازار کار ضعیف کرده است.

کارگران مهاجر خارجی بوسیله بنگاه های کاربایی استثمار شده و وابسته به یک کارفرمای خاص میشوند. این نوع پابندی کارگران را کاملاً در اختیار کارفرما قرار میدهد. وابستگی ها بوسیله حق عضویت که باید به این بنگاه ها و یا حتی به بنیادهای دولتی کشور خود پرداخته شود، بالاتر رفته است. کارگران مهاجری که در طول دهه ۱۹۹۰ به اسرائیل آورده شدند و حالا تعدادشان بیش از ۱۰٪ نیروی کار را تشکیل میدهد، بوسیله کارفرمایان اسرائیلی برای از بین بردن نظام قراردادهای کار کلکتیو، مورد استفاده قرار میگیرند. کارفرماها با درست کردن ذخیره ای از کارگران ارزان، سعی میکنند تا مهاجران را در مقابل فلسطینی هایی که کار خود را از دست داده اند، قرار دهند. این نارسایی ها آشکارا قراردادهای ILO و سازمان ملل متحد را بوسیله قراردادهایی که اسرائیل با کارگران مهاجر میبندد، نقض میکند. نمایندگان اتحادیه های کارگری اروپا این مسائل را در اتحادیه های خود مطرح خواهند کرد. آنها همچنین نتیجه تحقیقات خود را به سازمان های بین المللی کار مانند «کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری آزاد»، کنفدراسیون کار جهانی، ILO و سازمان ملل متحد عرضه خواهند کرد.

اتحادیه های مذکور در زیر در فرستادن این نمایندگان به این سفر سهم داشتند: اتحادیه های کارگری اسپانیا، ایتالیا و بلژیک. اتحادیه های کارگری شاخه ساختمان سازی و صندوق همبستگی بین المللی از دانمارک. اتحادیه کارگران کشاورزی هلند، اتحادیه های کارگران سونیس و آلمان، اتحادیه کارگران فلزکار شاخه برلن و اتحادیه های کارگران «تعیض اطلاعات مرزی».

ترجمه سارا قاضی

نشأت می‌گرفت نه اعتقاد بر سرامکان اصلاح آن. پس از سالها خفقان که نتیجه ی سیاست سرکوب و ارعاب رژیم در برخورد با مخالفان خود بود، حال دودستگی در حاکمان فرصتی پدید آورده بود برای اعلام انزجار توده ها از حاکمیت.

پس از اینکه اصلاح طلبان با تکیه بر رقم قابل توجه آرای مردمی راست گرایان را از دولت محروم کردند، در صدد بسط قدرت خویش برآمدند، اما بلندپروازی آنها ناگزیر به ارگانهایی از حکومت محدود می شد که بر پایه ی رای شهروندان، هرچند با نظارت، منتصب می شدند. به این ترتیب انتخابات دوره ی ششم مجلس شورای اسلامی به عنوان مهمترین عرصه جدال جدید برای کسب امتیازات بیشتر از جناح سنتی در دستور کار اصلاح طلبان قرار گرفت.

مسئله آنچه مد نظر توده ها بود با مفهوم اصلاحی که چپ نظام در سرداشت، یکی نبود. خواست مردم با ماهیت نظام در تعارض قرار می گرفت و به همین دلیل عدم پایداری اصلاح گرایان نسبت به شعارهای انتخاباتی نه به علت کارشکنی جناح راست- بهانه ای که مدتها ابزار توجیه ناکارآمدی چپ بود- بلکه براساس این واقعیت صورت می گرفت که هردو زانده ی چپ و راست بر حفظ امنیت ومصلح نظام اختلاف نظر نداشتند.

همزمان با آزادی نسبی مطبوعات و کاهش فشارهای گذشته بر محیطهای دانشجویی، کشف جریان قتلهای زنجره ای، جو سیاسی را متشنج کرد. خاتمی با اعتراف به نقش وزارت اطلاعات در قتل روشنفکرانی چون محمد جعفرپوینده، فروهرها، محمد مختاری، پروانه اسکندری و ... خواستار محاکمه ی عوامل این جنایات شد. به دنبال این موضع گیری وزیر اطلاعات برکنار و سعید امامی تهیه کننده ی برنامه ی هویت، به عنوان متهم نخست پرونده دستگیر شد. این که آیا در این افشاگری اصلاح طلبان به دنبال قدرت نمایی وگرفتن زهر چشم از رقیب خود برای دفع خطر کودتایی احتمالی بودند یا ... تحلیلی دشوار است.

اما یکی از پیامدهای افشای قتلهای زنجره ای، تعطیلی روزنامه سلام به جرم افشای اسراراطلاعاتی حکومت درپی چاپ نامه ای از سعید امامی، بود. دانشجویان دانشگاههای پایتخت به همین مناسبت در روزهای قبل از هجدهم تیرماه ۷۸ با برپایی تجمعات پراکنده خواستار رفع توقیف روزنامه سلام وحق آزادی بیان شدند. دراین اعتراضات سخن از براندازی نظام نبود، رادیکال ترین شعارها، تنها نهادهای فرعی نظام را نشانه می رفتند. اما با ۱۸ تیر وضعیت دگرگون شد.

یک هفته قیام (روزهای ۱۸ تا ۲۳ تیرماه)

ساعت چهارصبح جمعه هجدهم تیر نیروهای سرسپرده ی نظام باحمله به خوابگاههای کوی دانشگاه واقع در امیرآباد، وحشیانه دانشجویان را

مورد اقبال واقع شده بود، تقویت شدند. اما پس از تمامیت خواهی خمینی و وابستگان وی در قدرت که منجر به استعفای کابینه ی بازرگان و حذف تدریجی نیروهای ملی گشت، انجمنهای اسلامی با قید التزام به ولایت مطلقه ی فقیه به پایگاه اصلی جاسوسی و پرونده سازی برای نیروهای انقلابی در دانشگاه ارتقا یافتند. حقیقتی که امروز اعضای کنونی آن، همواره تلاش دارند با تعمیم عملکرد سیاه دفتر به کل جنبش دانشجویی بر آن سرپوش گذاشته و تحت عنوان اشتباهات گذشته ی جنبش در دهه شصت، تاریخ را تحریف کنند. در حالی که در آن زمان دانشگاه با کناره گیری ازسیاست، در برابر خفقان حاکم بر کشور و ضربات تشکلهای نماینده ی رژیم، مبارزه را مسکوت گذاشته بود.

اما با فراغت از جنگ، دهه هفتاد سرآغاز دگرگونیهای شایان توجه ی در حکومت جمهوری اسلامی بود. کانونی که با رهبری شخص خمینی یکپارچه می نمود، انسجام خود را به تدریج از دست می داد وجناح بندی میان طبقه ی حاکم قوت بیشتری گرفت. اما باید تاکید کرد که این دودستگی حتی در اوج درگیرهای جناحی هرگز به مفهوم دوگانگی در رژیم نبوده است، هر دو طرف بر حفظ شالوده ی نظام متفقند، اختلاف تنها برسرروش اداره ی امور و سهمیه بندی قدرت میان طرفین دعوا است.

در این زمان کارگزاران سازندگی که در زمان قدرت رفسنجانی موقعیت خود را به ویژه درکادر اقتصادی حکومت تثبیت کرده بود، متمایل به سیاستهای لیبرالی در اقتصاد، تجدید نظر در روابط ایران با اتحادیه اروپا برای فراهم آوردن زمینه ی سرمایه گذاریهای خارجی در کشور را خواستار بود. به همین منظوری حزب درانتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ در ائتلاف با گروههای پراکنده ی دیگری که به علت تمامیت خواهی بخش سنتی از قدرت محروم مانده بودند، با معرفی محمد خاتمی، وزیر مستعفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت رفسنجانی، وارد مبارزه ی انتخاباتی با بخش سنتی وحامیان اصلی آن در بازار شد.

جناح بندی در حکومت، بی تاثیر بر دانشگاه نبود. تشکلات وابسته ای که از طرف رژیم وباحمایت آن سالها در کنار یکدیگر امنیت حکومت را از خطررشد روشنفکران مخالف دردانشگاه مصون داشته بودند، با مشاهده ی شکل گیری کانونهای جدید قدرت در میان اربابان خود، به صف بندی در برابرهم پرداختند. درگیرهای لفظی دو جناح در مطبوعات، رادیو و تلویزیون در دانشگاه به برخورد فیزیکی میان بسیج دانشجویی وانجمن اسلامی در دانشگاه منجر گشت. درکنار این دعوی سهم خواهی از قدرت، جنبش دانشجویی نیز همگام با توده ها وارد میدان شد. اما در آغاز آنچه محرک حمایت مردم و دانشجویان از اندیشه ی اصلاح طلبی درنظام گشت درواقع از نفی حکومت جمهوری اسلامی

دعوت به آرامش کند. در حالی که کوی دانشگاه توسط ماموران سپاه و اطلاعات به شدت تحت کنترل قرار دارد، مهندس سبحانی و یارانش وارد کوی شدند!

آنها تلاش کردند با صحبت‌های خود، دانشجویان را از توده‌هایی که در حادثه ی اخیر تنها حامی دانشجویان بودند، متمایز ساخته و "آرامش فعال"، "سیاست گل و لبخند" در برابر سلاح را در توصیه‌های ضد انقلابی خود که جبهه ی ملی سابقه ی تاریخی درخشانی در این عرصه دارد! با قیام توده ای جایگزین کنند.

نگاهی کوتاه به بدیل‌های که مهندس سبحانی در مقابل حرکت رادیکال دانشجویان مطرح می‌کند، برای کشف نقش مزورانه ی که او و همفکرانش در مذاکره پشت پرده با حاکمیت برای کنترل بحران به عهده گرفتند، کافی است:

۱. دانشجویان تحصن و مقاومت‌هایی از این دست را (آرام و دور از هرگونه خشونت) در درون دانشگاه ادامه دهند.
۲. افشا، پیگیری و مجازات حمله‌کنندگان را از مسئولان درخواست کنند.
۳. استعفا یا برکناری فرمانده نیروی انتظامی تهران را خواستار شوند.

و سرانجام در روزهایی بعد با دستگیری بسیاری از فعالین دانشجویی، با انحراف بخشی از جنبش به دست دفتر تحکیم وحدت و استهلاکی که همواره خیزش‌های خود انگیزه و غیر سازمان یافته را به شکست سوق می‌دهد، قیام ۱۸ تیر سرکوب گشت.

جنبش دانشجویی پس از قیام تیرماه

همان طور که ذکر شد، سکون جنبش در دهه شصت با سیری صعودی در ۱۸ تیر ۷۸ به اوج پویایی خود رسید و بعد از آن روزهای تکان دهنده، در سالهای اخیر به تدریج با سرخوردگی دانشجویان از اصلاحات درون رژیم فروکش کرد. عوامل ماجرا در یک دادگاه فرمایشی تبرئه شدند و عده ی زیادی از دانشجویان فعال به جرم اقدام علیه امنیت ملی به زندانهای درازمدت محکوم شدند. اصلاح طلبان نیز پس از بهره برداری از هزینه‌هایی که جنبش دانشجویی در مبارزه متحمل شد، با کسب اکثریت کرسیهای مجلس ششم و نیز شوراهای اسلامی شهر و روستا، دیگر به ندرت در جمع دانشجویان حاضر شدند و حاضر به پاسخگویی نسبت به عملکرد خود نبودند. نکته ی عبرت آمیز در حادثه ی کوی دانشگاه که بعدها خود عامل اصلی عدم حمایت توده ها از دانشجویان در ماجرای خصوصی سازی دانشگاه شد، این است که در آن زمان دانشجویان در تروم حمایت اصلاح طلبان از خود، به توده ها پشت کردند و به این ترتیب انفعال سیاسی جنبش را سرعت بخشیدند.

مورد ضرب و شتم قرار دادند، به تخریب محل سکونت و وسایل آنها را پرداخته و عده ی زیادی را دستگیر کردند. چماقداران نظام با پرتاب دانشجویان از پنجره های خوابگاه، فریاد یا حسین سر داده و هر نوع مقاومتی از طرف دانشجویان غافلگیر شده را با ضربات مرگ بار کابل، قنداق تفنگ در هم می شکستند. اگرچه رژیم بعدها در دادگاههای نمایشی خود تنها قتل دانشجوی فارغ التحصیل، ابراهیم عزت نژاد را تایید کرد اما شاهدان عینی معتقد تعداد بیشتری در حادثه ی کوی کشته شدند. حادثه ای که به یک قیام خود انگیزه ی توده ها در برابر سبیت رژیم جمهوری اسلامی منجر شد.

با فرارسیدن صبح، عمق فاجعه بر همگان آشکار گشت، دستگیریها هنوز ادامه داشت و دانشجویان زخمی از هراس مزدوران اطلاعاتی که بیمارستانها و مراکز درمانی را تحت نظارت خود داشتند، به مردم پناه آوردند. در همان روز گروه زیادی از دانشجویان با تجمع در محوطه ی کوی دانشگاه به شعار دادن علیه نظام جمهوری اسلامی پرداخته و با عده ای از مقامات اصلاح طلب که برای آرام کردن اعتراضات ماموریت داشتند درگیر شدند. موسوی لاری وزیر کشور در مواجهه با سنگ پراکنی دانشجویان محل را ترک کرد.

در پی درگیریهای شدید کوی دانشگاه، شورای امنیت ملی سراسیمه تشکیل شد و تمام ارگانهای نظامی و اطلاعاتی به حال آماده باش درآمدند. شنبه ۱۹ تیر ۷۸ از همان اوایل صبح دانشجویان دانشگاههای پایتخت در دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند. وزیر آموزش عالی در برابر فشار معترضان استعفا داد. با حرکت دانشجویان به سمت وزارت کشور دامنه اعتراض به خیابانهای اطراف کشیده شد و یگانهای ضد شورش با تمام قوا دانشجویان و مردمی را که به آنها پیوسته بودند، مورد حمله قرار دادند.

با حضور توده ها و حمایت از دانشجویان، بخشهای مختلف رژیم با درک خطر، برای عبور از بحران بر سر سرکوب معترضین متحد گشتند و حتی شخص آیت الله خامنه ای کوشید از طریق نمایش تلویزیونی همدردی با دانشجویان، نقش مستقیمی را که در ماجرای کوی داشته است، انکار کند. هر یک از دو جناح وارد عمل شدند، راست با همان سلاح خشونت عریان و چپ در لباس میش، برای توصیه دانشجویان به آرامش.

دفتر تحکیم وحدت، این بار نیز با خیانت به جنبش دانشجویی ماهیت حقیقی اش را در سرسپردگی به رژیم جمهوری اسلامی بر همگان آشکار ساخت. روز یکشنبه ۲۰ تیر، اعضای دفتر بر طبق دستور اربابان خود به مهندس عزت الله سبحانی، عضو جبهه ملی-مذهبی متوسل شده و از او می خواهند با حضور در کوی دانشگاه دانشجویان را

العمل رژیم را سلب می کند و ازسوی دیگر به اتحاد عملی که مد نظر ماست، واقعیت می بخشد.

تشکیلات کارای دیگر اتحادی ازگرایشات مختلف سیاسی درکمیته های دانشجویی است که از دانشجویان پیشرو در جنبش شکل می گیرد. رهبران طبیعی دانشجویان در این کمیته ها در سازمان دهی جنبش بایکدیگر توافق کرده و خط مبارزه مشترک را تعیین می کنند. نیاز به تاکید نیست این کمیته ها نیز چون هسته های سوسیالیستی باید مخفیانه فعالیت کنند.

سومین تشکل، سازمانی عام و گسترده و البته مستقل از حکومت است که تمام گرایشات موجود در جنبش دانشجویی، صرف نظر از نوع عقاید سیاسی در آن شرکت می کنند و «پارلمان دانشجویی» یا «اتحادیه دانشجویی» نام دارد. این تشکل توده ای دانشجویی بر خلاف دو تشکلی که ذکر شد به حضوری علنی در جنبش دانشجویی نیاز داشته و توده های وسیع دانشجو را برای توافق نظر بر سر خط مبارزه گرد هم می آورد. اما خصوصیت ویژه ای که بدون آن این تشکل توده ای به ابزاری ناکارآمد بدل می شود، دموکراتیک بودن آن است.

مسلم است که این سه سطح از سازماندهی درهرجنبش دیگری ازجمله کارگری، زنان و ... مطرح می شود. در نهایت برآیند عملکرد تشکلات جنبشهای پویا در جامعه، توان بالقوه ی انقلاب را فعلیت می بخشد.

رزا جوان ۹ - تیر ۱۳۸۳

مقصر کیست؟

به گزارش خبرنگار جام جم در پی قتل دختر ۱۶ ماهه ای به نام آرزو توسط پدرش به دلیل فقر مالی، روز گذشته همسر متهم علیه شوهرش شکایت کرد. با ثبت شکایت همسر متهم، بازپرس جنایی تحقیق از مرد متهم را آغاز کرد. وی در بخشی از اظهارات خود گفت: من در یک لحظه دچار جنون شدم و بدون توجه به این که او یک بیمار تالاسمی است، عصبانی شدم زیرا آرزو در حال خوردن خاک بود و همین موضوع مرا بشدت متقلب کرد.

علی، کارگر ساده ی شرکت توسعه ی کلاردشت، در اعتراضاتش توضیح می دهد که اخیرا متوجه باردار شدن همسرش برای سومین بار شده بود، درحالی که سابق بر این بارها به همسرش تاکید کرده بود که توان تامین هزینه ی فرزند دیگری را ندارد. اما مادر آرزو بی توجه به خواست شوهرش بارداری می شود و درمقابل تقاضای اومبنی بر سقط بچه امتناع می کند.

در تاریخ جنبش توده های تحت ستم، به ویژه کارگران، آنچه محرک حرکت می شود، نه خواسته های سیاسی که مطالبات اقتصادی است چراکه اساس حیات این طبقه را روابط اقتصادی جامعه سرمایه داری پدید می آورد. بنابراین تا زمانی که سیاستهای اقتصادی رژیم درمطالبات دانشجویان مورد اعتراض قرارنگیرد، تصور مبارزه ی مشترک جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و دیگر توده های تحت ستم در یک جبهه واحد علیه حکومت جمهوری اسلامی بیهوده است.

اما برای رسیدن به این اتحاد عمل چه باید کرد؟ آیا درحالی که هیچ یک از این دو جنبش از ساختاری سازمان یافته برخوردار نیستند و مبارزه را نه با نظمی ویژه که به صورت خودجوش و در نتیجه بسیار آسیب پذیر در برابر نظم آخوندی، به صورت مقطعی شعله ور می سازند، می توان به چنین اتحادی امید بست؟ و یا به فرض این که چنین رخ دهد، با تجربه ی تلخ انحراف انقلاب ۵۷ به دست ضد انقلاب، در غیاب یک حزب مقتدر، اصولا این اتحاد سازنده است؟

امروز برای خروج از این بن بست راهکارهای مختلف ارائه می شود، از بحث نافرمانی مدنی و اعتراضات ساکت که رضا پهلوی برای خالی نبودن عریضه سلطنت طلبان مطرح می کند تا تز ایجاد دموکراسی با تقویت سازمانهای مدنی غیر دولتی که اصلاح طلبان ورشکسته مبلغ آتند. در میان این تنوریهها که اکثرا با تهی کردن روح جنبش از انقلاب تلاش دارند از خط منافع سرمایه تخطی صورت نگیرد، مضحک ترین ایده که به دنبال کم هزینه ترین شیوه برای حضور مردم در صحنه می باشد، اجتماع " سیزده بدر " گونه ی افراد در خیابانها و پارکها بدون حمل پلاکارد است که به نظر تنوریسین آن، دستگاههای امنیتی رژیم را در سرکوب جنبش ناتوان می کند! تزی که به طنز بیشتر شباهت دارد تا راهکاری چاره ساز! نویسنده بهتر است توضیح دهد که چرا که قرنهای برگزاری مراسم " سیزده بدر " به تغییر وضعیت ایرانیان نینجامیده است؟

چه باید کرد؟

ضرورت ایجاد هسته های زیرزمینی مبارزه انکار ناپذیر است، انقلاب هرگز به دست تشکلات علنی تدارک داده نمی شود. به ویژه در کشوری که حکومت غیردموکراتیک ترین شیوه ی سیاسی را برای اداره ی امور به کار می برد. از سوی دیگر در نظر سوسیالیستهای انقلابی یگانه هسته ی مخفی که در پیوند جنبش دانشجویی به جنبش کارگری کارایی دارد، نهادهای سازمان یافته از جوانان دانشجو و کارگران جوان با گرایش مشترک سوسیالیستی می باشند که مسلح به تنوری انقلاب کمونیستی و مبلغ آگاهی سیاسی در میان جنبشهای توده ای هستند. خیزش مخفیانه این هسته ها در صفوف مبارزان از یک سو قدرت عکس

در تقسیم ثروت ملی، درمقابل این اکثریت محروم از حقوق اولیه انسانی، جمعیت قلیل اما مرفه ای از مسئولین نظام جمهوری اسلامی و وابستگان آن از جمله حامیان تاریخی رژیم دربار و مزدورانی که برای سرکوب کوچکترین مخالفتی تطمیع گشته اند، در کفه دیگر سنگینی می کنند.

امروز روشن است که فاصله طبقاتی دره ی عمیقی است که با هیچ سیاست فریبکارانه ای نمی توان از رشد روزافزون آن جلوگیری کرد چه رسد به پرکردن آن! چه پیش از روی کار آمدن رفرمیستها و چه تجربه ی هشت سال اصلاحات، یک سوم عمر حکومت جمهوری اسلامی، نشان داد که پی آمد اقتصاد سرمایه داری در کشوری با شرایط ایران، چیزی جز بحران دائمی نیست. اینجا برخلاف سرمایه داری پیشرفته، بحران ادواری مطرح نیست، بحران های دائمی همواره تضادهای رو به رشد زندگی شهروندان را تحت تاثیر قرار می دهند.

نارضایتی اصلی توده ها از این رژیم به مشکلات اقتصادی برمی گردد، سرخوردگی از اصلاحات درون حکومتی و کاهش محبوبیت چپ نظام و عدم حمایت مردم پس از گذشت دوره ی کوتاهی از بدست گیری قدرت نتیجه ی مستقیم سیاستهای این جناح در حیطه ی اقتصاد بود. برجسته ترین ابزاری که منتقدان راست گرای اصلاح طلبان تلاش داشتند با تاکید بر آن و درمقابل با گرایش لیبرالی چپ آخوندی با علم ساختن تئوری واپس گرایای اقتصاد اسلامی جنگ جناحی را به نفع خود خاتمه دهند. درحالی که نمی توان حافظه ها را با جنجال تبلیغاتی تحت تاثیر قرار داد. بر توده های تحت ستم ایران با تجربه ی اصلاحات مسجل گشته است که رژیم، چه راست و چه چپ آن، هرگز به وعده های خود مبنی بر بهبود وضعیت اقتصادی جامعه ی عمل نمی پوشانند. در برگزاری انتخابات فرمایشی دوره ی هفتم مجلس شورای اسلامی هردو جناح نظام بهره بردند، چرا که با تقلب در شمارش آرا، حداقل از اعلام رسمی مفتضح گشتن کل نظام در رسانه های حکومتی، نجات یافتند. ژاپن اسلامی، نه تنها نتوانست رژیم را در فریب مردم ذی نفع کند، بلکه بر نفرت از آن افزود. چنانچه شاهد بودیم آبادگرایان اخیرا با توجه به سخنرانی رهبر حکومت اسلامی تئوری مضحک خود را پس گرفتند. و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی خود، از مزایای نمایندگی نکاستند. به این ترتیب باید در انتظار ضربات دیگری بود که با تصویب قوانین جدید در مجلس هفتم بر پیکر اقتصاد بیمار ایران فرود خواهند آمد.

حال در این شرایط، جایی که فقر، لجام گسیخته، هر روز دامنه ی وسیع تری پیدا می کند، چه چیزی می تواند تضمین کند که آرزوهای دیگری قربانی نشوند؟

رزا جوان ۶- تیر ۱۳۸۳

پدر آرزو مستاجر است، حکم تخلیه خانه مصیبت مضاعفی شده است بر مشکلاتی که مرد آرامی چون او را آنچنان به جنون می کشاند که با مشاهده ی خاک خوردن دختر کوچکش منقلب شده و او را خفه می کند. حال چه کسی مقصر است؟ پدری که در استیصال از فقر، دلبنده ۱۶ ماهه ی خود را به قتل می رساند؟

در واکنش به این حادثه ی دلخراش قوه قضاییه اعلام کرده است که بایستی در احکام جزایی تجدید نظر شود!

چرا که این بار فرزند کشی از تعصبات کورسنت بر نمی خیزد. قاتل از دسته مردانی نیست که به زعم لکه دار شدن حیثیت خویش، قاضی دادگاه سنتهای پوسیده شود، حکم صادر کند و به دست خود دختر بیگناهی را سربربد یا آتش بزند و بنابراین از حمایت قوانین قضایی جمهوری اسلامی برخوردار گردد. قوانینی که بر اختلاس آقازاده ها، ستم جنسی، جنایت متعصبان خشکه مذهب و... صحنه می گذارند، خود ناامنی را ترویج می دهند و درمقابل زندانها را از مخالفین نظام، معتادانی که قربانیان باندهای مافیایی وابسته به رژیم هستند، زناتی چون افسانه نوری یا کبری رحمان پور که تنها جرمشان دفاع از جان خویش در برابر متجاوز است، انباشته می کنند. در حالی که وابستگان جمهوری اسلامی میلیاردها از ثروت کشور را به تاراج می برند، برای نمونه اختلاس یک میلیارد و چهارصد ملیون دلاری در اجرای اساتاد اوایل، ماهیت ضد انسانی این نظام در قطع دست یک سارق خورده پا متجلی می شود.

مقصر در این حادثه ی تلخ پدر آرزو نیست که با تجدید نظر در قوانین قضایی، با اجرای حکم قصاص برای علی، بتوان از بروز چنین اتفاقاتی جلوگیری کرد. مقصر اصلی را باید در ورائ ماجرا جستجو کرد. در فقر و علل آن. چندی پیش پدر دیگری نیز به علت فشارهای اقتصادی پس از خوراندن بیش از صد قرص خواب آور به سه فرزند خردسالش، اقدام به خودکشی کرده بود. دیگر در این موارد نمی توان در پس عنوان قتل خانوادگی از کنار ماجرا گذشت.

جنایت نه از نزاع های خانوادگی که از وضعیت اقتصادی سرچشمه می گیرد. اگرچه تحقیقات جامعه شناسان روشن ساخته است که در صد زیادی از کشمکشهای درون خانواده در خانواده های ایرانی ریشه در فقر دارد. در سالهای اخیر پی آمد مشکلات معیشتی جامعه و وقوع ناهنجاریهای سلسله واری است که با بالا رفتن آمار اعتیاد، خودکشی، کاهش سن فحشا و... به شدت نمود پیدا کرده اند. سیاستهای ناکارآمد حکومت جنایتکار آخوندی منجر گشته است به بالا رفتن نرخ تورم، بیکاری، کاهش توان خرید مردم و میلیونها ایرانی که زیر خط فقر برای نجات از گرسنگی آینده ای پیش روی خود نمی بینند.